

سه مقاله از :

پروفیسور ر. اولیایانوفسکی

درباره ایران

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## انقلاب ایران و ویژگیهای آن

"انفجار اسلامی"، "رنسانس اسلامی"، "انقلاب نوین اسلامی" و تئورهای مشابه در سالهای اخیر از ستونهای روزنامه‌های غربی ناپدید نمیشد. این واژه‌ها برای توضیح پدیده‌های مختلف در جهان اسلامی مورد استفاده قرار میگرفت؛ از اقدامات ضد انقلابی و در خدمت امپریالیسم اخوان المسلمین و سازمانهای مشابه آن در افغانستان گرفته تا جنبش‌های توده‌ای و ضد امپریالیستی شبیه چیزی که ایران را در سالهای ۷۹-۱۹۷۸ به لرزه در آورد.

موضع مارکسیست - لنینیستها در قبال جنبشهای سیاسی که تحت شعارهای اسلامی صورت میگیرند، برپایه اصول طبقاتی استوار است. ل. ای. برژنف در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به بیست و ششمین کنگره این حزب گفت:

"در برخی از کشورهای شرق این اواخر فعالانه شعارهای اسلامی مطرح میشود. ما کمونیستها به اعتقادات مذهبی مردم مسلمان مانند معتقدین به سایر مذاهب احترام میگذاریم. مسأله اصلی اینست، که این نیروها با تبلیغ این یا آن شعار کدامین اهداف را دنبال میکنند. تحت لوای اسلام میتواند مبارزه آزاد بیخشان انجام گیرد. این مسأله را تجربیات تاریخی و وقایع اخیر به اثبات میرسانند. ولی این تجربیات همچنان می‌آموزند، که ارتجاع نیز با شعارهای اسلامی عمل میکند و شورشهای ضد انقلابی بوجود می‌آورد. مسأله بر سر اینست، که این یا آن جنبش دارای کدامین محتوای واقعی است."

اهمیت پایهای مطلب در اینجا است، که چه علتی باعث احیای سنن اسلامی شده است، که این با آن نیروی اجتماعی و طبقاتی شعارهای اسلامی را برای اهداف سیاسی خود بکار میگیرد.

علت اصلی اینکه نقش‌آید ثلوزیک و اجتماعی - سیاسی اسلام در نیمه دوم دهه ۷۰ افزایش یافته است، در تعارض متقابل امپریالیسم جهانی علیه جنبش‌های آزاد بیخشد در کشورهای اسلامی شرق، در شتاب قابل توجه و تعمیق تحول اقتصادی سنتی بسته کشورهای اسلامی آسیا و آفریقا (آنجا که باقی مانده است)، یا ساختارهای اجتماعی - اقتصادی سنتی (آنجا که تا چندی پیش کم و بیش با نیروهای مولده و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری از خارج وارد شده و یا "از بالا" ساخته شده همزیستی مسالمت‌آمیز داشت)، میباشد. درست‌زیر فشار وسیع امپریالیستی بر روی کشورهای نواستقلال شرق، تقریباً همه جا کوشش میشود تا مذهب انکارناپذیر ایستای اسلام (آنطور که میتوانست بنظر آید) "تخیر شکل" داده شود و احساسات مسلمانان معتقد، رفتار مذهبی آنها، پندار و رفتار تک بعدی آنها برای اهداف مثبت یا منفی، در چارچوب استراتژی سیاسی نیروهای مبارز مورد استفاده قرارگیرد.

بدین ترتیب اختلافات تک تک جوامع، بخشها و نیروهای اسلامی بر سر اهداف اجتماعی، سیاسی - اقتصادی و آید ثلوزیک مربوط به موقعیت تکامل اجتماعی - اقتصادی تک تک کشورهای اسلامی و یا مناطق آنهاست. بینش‌های مذهبی و ساخته‌های اجتماعی و روحی - فرهنگی این جوامع، بخاطر عقب ماندگی تکنیکی - اقتصادی چند صد ساله و روابط نامتکامل سرمایه‌داری، عمدتاً دارای خصلت ماقبل سرمایه‌داری است. اگر این مسأله را نیز اضافه کنیم که تقریباً تمام خلقهای مسلمان، از سواحل آتلانتیک گرفته تا شمال آفریقا، از جنوب آسیا تا فیلیپین، صد هشتاد سال تحت استثمار کلنیالیستی قرار داشته‌اند، این مطلب قابل فهم میشود که چرا اسلام

توانسته است بطور عینی و نه بندرت در خود توان ضد امپریالیستی گرد آورد. در عین حال این به مفهوم نفی این موضوع نیست، که در شرایط مشخص بر پایه دیدگاه مذهبی - طبقاتی میتواند یک جنبش ضد انقلابی اسلامی بوجود آید. برای مثال یک چنین جنبشی در فعالیتهای مخرب سازمانهای مذهبی چون اخوان المسلمین متبلور میشود.

این واقعیت، که در دوران مسلمانان برای کشورهای آزاد شده درونهای متناقض تکامل اجتماعی وجود دارد، برحوردهای شدیدی را بر سر مساله "اصلاح" اسلام موجب شده است. در بین اندیشه پردازان و سیاستمداران اسلامی بحثهای پایان ناپذیری پیرامون "اقتصاد اسلامی"، "مالکیت اسلامی"، "انقلاب اسلامی" و حتی "مارکسیسم و سوسیالیسم اسلامی" در جریان است. نیروهای سیاسی که تحت شعارهای اسلامی وارد میدان شدهاند (و در بین آنها حتی نیمه فئودالهای مذهبی فعال شده، قشر فوقانی)، برحسب شرایط مشخص یا در جهت اتحاد با محافل حاکمه سرمایهداری و هوادار سرمایهداری میکوشند، چیزی که البته رقابت بین آنها را از بین نمیرد، و یا اینکه بطور عریان نسبت به نیروهای ارتجاعی و هوادار امپریالیسم در اپوزیسیون قرار میگیرند، چیزی که به مفهوم گزینش راه رشد غیر سرمایهداری از طرف آنها نیست. برای شرایطی از این دست معمولا جستجو بدنبال "راه سوسیالیسم بین سرمایه - داری و سوسیالیسم بازار است."

بنابراین تعجب آور نیست، که جریانهای سیاسی اسلامی در چنین شرایطی از حمایت وسیع اقشار سنتی، که بطور مستقیم با تولید مدرن صنعتی سروکار ندارند، برخوردار میشوند. به این اقشار در درجه اول آن گروههای اجتماعی تعلق دارند، که دارای موقعیت نسبتا مستقلی در اقتصاد طبیعی سنتی و تولید خرده کالائی و بعضا در بخش سرمایهداری کوچک میباشند. قطب اجتماعی دیگر این گروهها را عناصر مختلف ما قبل سرمایهداری (ما قبل پرولتری و نیمه پرولتر)، میلیونها پیشه ور، دهقانان فقیر و بی چیز تشکیل میدهند. به این اقشار سنتی گروههای عظیم افراد بی طبقه (لومین پرولتاریا و مستمندان) و همچنین ارتش نیرومند زحمتکشان از روستا رانده شده، که در دهه اخیر بوجود آمدهاند، یعنی درست کسانی که از تکامل سرمایهداری در کشورهای خود بیبهره تر از همه متضرر شدهاند، مجبور به ترک روستا و سکنی در حاشیه شهرهای متوسط و بزرگ گشتهاند، افزوده میشوند. وابستگان "شغل آزاد"، روشنفکران نظامی و غیرنظامی، کارمندان جزو متوسط، نمایندگان بوروکراسی تکنوکرات (که اغلب بخش "مزد بگیر" اقشار متوسط نامیده میشوند)، در بسیاری از کشورها بمثابة رهبران سیاسی و اندیشه پردازان اقشار سنتی عمل میکنند. در ایران چنین نقشی (بخاطر فشار نزاینده تولید سرمایهداری ملی و خارجی بر روی ساختارهای سنتی خصوصا در ۳۰ سال اخیر و همچنین تجمع میلیونها روستائی در شهرهای بزرگ و در چو بی رحمانهترین تضییقات علیه احزاب سیاسی اپوزیسیون) به روحانیتی رسید، که موجودیت و پایه نفوذ شریکاتر رشد سرمایهداری و صنعتی شدن و گسترش وسیع شیوه زندگی بورژوازی غربی، به لرزه درآمده بود. روحانیت شیعه ایران، که در درجه اول برای تأمین شرایط نسبتا ممتاز موجودیت خود بارزه میکرد، تحت چنین شرایطی بطور همزمان بنام همه اقشار حاشیهای سنتی و نیمه سنتی (و همچنین بخشی از پرولتاریای مدرن صنعتی)، که برای تکامل آزاد و مستقل کشور ذینفع بودند، سخن میگفت. شعارهای "انقلاب اسلامی" و جمهوری اسلامی، که از طرف آنها طرح میشد، میتوانند به درقشر مبارزات همه مردم ایران علیه ارتجاع داخلی و خارجی شوند و در عمل نیز چنین شد. به این فاکتور این عامل نیز اضافه شد، که دین اسلام

بمنابه تبلور يك مجموعه اجتماعي - فرهنگي مستقل، بمنابه قدرت روي و پرنفوذ ترين شكل آگاهی اجتماعي در توده ها، دارای عملکردهای مختلفی است. تحت چنین شرایطی است که روحانیت قادر میشود وظایف بعدی مبارزه ضد امپریالیستی مجموعه خلق را عبارتند از: نابود کردن حاکمیت فاسد سیاسی نیروهای مرتجع بورژوازی کمپرادور، سرمایه داری و هواداران امپریالیسم، حل کند چیزی که در کل خود خواسته های بلا فصل تمام گروه های اجتماعی یاد شده را منعکس می کنند.

روشن کردن این مطلب، که آیا روحانیت ضد امپریالیست اصولاً قادر است نقش نمایندگی منافع ملی را همچنین در مرحله بعدی یعنی مرحله بازسازی اجتماعي جنبش آزاد بیخشا ایفا کند، بطور تنگاتنگ به تحلیل پایه توده ای روحانیت و تناسب نیروهای طبقاتی منوط میشود. بدیهی است که منافع لایه های مالکین کوچک، یعنی پایگاه روحانیت ایران، نمیتواند با منافع افرادی که بهیچ وجه دارای وسائل تولید نیستند، یکسان باشد، حتی اگر وضع مسادی و شیوه زندگی آنها نسبتاً شبیه یکدیگر باشد. آنها آنطور که پارتیک اجتماعی برخی کشورهای اسلامی (و نه فقط ایران) نشان میدهد، در عمل از شعارهای "انقلاب اسلامی" و جمهوری اسلامی که میتواند پلاتفرم مقابله مشترک با سلطنت و سیطره سرمایه خارجی در مرحله حمله وظایف مبارزه رهائی بخش باشد، درک متفاوتی دارند. اولین دسته از گروه های یاد شده این شعارها را با امکان کامل یا ناقص رند و سیخ و همه جانبه سرمایه داری "از پائین" پیوند میزند و دسته دوم سعی ابتدائی ولی از هر نظر قدرتمند خود را برای تحقق عدالت اجتماعی که از رنج شخصی ناشی میشود، وارد این شعار میکنند.

روحانیتی که با مردم مفادی در ارتباط تنگاتنگ است، نمیتواند در راستای آشتی این دو جریان اصطکاک یابند و ولو غیرمتضاد بکوشد. بهمین دلیل بصورت يك نیروی میانجی آغساز بکار میکند و همین امر جستجو بدنبال "راه سوم" بین سرمایه داری و سوسیالیسم را، که در تحلیل نهائی در حد مت اقلش فئودال - بورژوا و پرده استتاری برای رفتن به راه سرمایه داری یا اقدامات صدقه دهی پدرانیه منطبق با روح اصول اسلامی است، مطالبه میکنند.

کوششهای کم و بیش موفقیت آمیز برای احیای ارزشهای اخلاقی - معنوی اسلام که بنا تکامل سرمایه داری ویران شده بود، نیز میتواند یکی دیگر از نتایج مستقیم چنین فعالیتی باشد.

\*

وقایع چهار تا پنج ساله اخیر در ایران تظاهر بارز جنبش به اصطلاح برای "تولد دوباره اسلام است، یعنی اینکه انقلاب ایران در تنها کشور اسلامی بوقوع پیوست، که نیروهای سیاسی مسلمان توانستند سوار بر بستر انقلاب خلق قدرت دولتی بلا واسطه را در دستهای خود بگیرند. این وقایع بسیار حالب توجه است، چرا که در اواخر قرن بیستم مبارزه انقلابی ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی زیر شعارهای اسلامی صورت میگرفت. این وقایع ویژگیهای رهبری مستقیم سیاسی انقلاب توسط محافل مذهبی را نشان میدهد و درست تازگی پدید آمده حاضر در ایران همین است.

بهمین علت میتواند مفید باشد که ویژگیهای اساسی انقلاب ایران را در مراحل سپهری شده و در ارتباط تنگاتنگ با ارزیابی عمومی وقایع انقلابی از یکطرف و نتایج حاصله از آن از طرف دیگر مورد بررسی قرار دهیم.

انقلاب ایران تا سرنگونی رژیم سلطنتی شاه در فوریه ۱۹۷۹ بلطف اقدامات مشترک همه نیروهای انقلابی، سیر صعودی داشت. این مسأله هم در مورد شرکت لایه های مختلف اجتماعی در مبارزه علیه شاه و امپریالیسم و هم در مورد افزایش خواسته های انقلابی مسادق

است) در نخستین مرحله (شروع انقلاب در ژانویه ۱۹۷۸ تا برقراری حکومت نظامی در سپتامبر ۵۰ سال) مبارزه انقلابی که در ابتدا عمدتاً اقشار بینابینی سنتی را در بر گرفته بود، تحت شعارهای دموکراتیزه کردن سیستم اجتماعی - سیاسی موجود جریان داشت. در مرحله دوم، که شاخص آن مانورهای سیاسی رژیم شاه بود و منجر به آن شد، که شاه در اوائل ژانویه ۱۹۷۹ بخشی از قدرت را به دولت بحتیار (نماینده بخش لیبرال "اقشار بینابینی نوین") که خود را همراه با پرولتاریای صنعتی فعالانه وارد صفوف مبارزه انقلابی کرده بودند، واگذار کند. در اینجا این نظر در میان توده‌ها بالا گرفت، که سلطنت بطور کامل باید از میان برود. در مرحله سوم، ژانویه و فوریه ۱۹۷۹، جنبش انقلابی مردم، که روحیه تعمرغی کسب کرده و بسه خشم عمومی خلق بدل شده بود، موفق به پیروزی تعیین کننده، یعنی سرنگونی رژیم شاه شد. نخستین نکته‌ای که هنگام ارزیابی مبارزه انقلابی علیه شاه به چشم میخورد اینست که این مبارزه خلق بود. برای چنین مبارزهای فقط این تعیین کننده نبود، که نیروهای محرک انقلاب پاهم درآمیزند و اشکال مختلف مبارزاتی را بکارگیرند (اشکال چندگانه مبارزاتی عبارت بودند از مقاومت مسالمت آمیز، اعتصاب سیاسی کارگران نفت و کارگران دیگر شاخه‌های صنعتی و در حاشیه قیام مسلحانه)، بلکه همچنین خواسته‌های عمومی برای عدالت اجتماعی، که در شعار ایجاد «جمهوری اسلامی» تبلور میافت، از اهمیت تعیین کننده برخوردار بود. این شعار در عین حال که همه گیر، با نفوذ و ساد است، غیرواضح، بدون تمایز طبقاتی و غیرجانبدار نیست. میباید، این شعار از یکطرف منعکس کننده کوشش خود بخودی توده‌های خلق برای تحولات پایه‌ای اجتماعی، از بین بردن سلطنت و قدرتی سرمایه خارجی و از طرف دیگر بازتاب آرزوی بحتر تجاری - کارفرمای اقشار بینابینی برای تکامل بی مانع سرمایه‌داری ملی بود، که توسط سیاست شاه، از بالا با کمک سرمایه خارجی انحصارهای مدرن سرمایه‌داری و ساختارهای سرمایه‌داری دولتی سدود شده بود. بهمین جهت اختلافات نیروهای سیاسی انقلاب بعد از وحدت مشروط و نسبی آنها، بهیچ وجه تصادفی نبود.

بهنگام ارزیابی عمومی انقلاب ایران همچنین خصلت ضد سلطنتی، ضد امپریالیستی (پس از لحن ضد آمریکائی) برجسته میشود. در طول مبارزات انقلابی تجربه اصلی متوجه رژیم مستبدادی شاه و امپریالیسم حامی آن ایالات متحده آمریکا بود، که در خدمت تثبیت سیطره خود و پیوند ایران به "جدیدترین" دستاوردهای تمدن بورژوازی غرب، در کشور انحصارهای سرمایه‌داری و ساختارهای سرمایه‌داری انحصاری دولتی بوجود آورده بودند. حتی در آستانه تحول سال ۱۹۷۸/۷۹ تقریباً در همه جای کشور، بانکها و نهاد های اقتصادی که توده‌های بی‌خاسته مردم آنها را مظهر نفوذ منحن غرب، راهزنی مالی و استثمار سرمایه‌داری میدیدند، توسط آنها ویران شدند. بطور ۵۰٪ میزان اخراج نزدیک، به ۴۰۰۰۰ مستشار عمدتاً نظامی - سیاسی آمریکائی به همراه خانواده آنها از ایران آغاز گشت و در ۱۶ ژانویه خود محمد رضا شاه بهلوی نیز کشور را ترک کرد. بعد از پیروزی قیام مسلحانه فوریه، نتایج مبارزه ضد سلطنتی، ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی رسماً تسجیل شد: سلطنت ملغی اعلام شد، قرارداد های نظامی و غیر نظامی زیادی با ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی که بالغ بر بیلیارد دلار میشد، لغو گردیدند، همه بانکها، شرکتهای بیمه و یک سری از کارخانه های صنایع سنگین ملی اعلام شدند.

\*

اقداماتی که به حکم مبارزه انقلابی برای تحقق وظایف عاجل یاد شده صورت گرفت، در اصل از چارچوب اقدامات بورژوازی - دموکراتیک فراتر نرفت، در حالیکه تحت شرایط مساعد تر و با

خصلت دیگری از رهبری انقلاب میتواند مبدائی برای تحولات بزرگتر و با اهمیت تر باشد - سرمایه داری در کل جامعه باشد - در نظر گرفتن چنین شرایطی امکان ارزیابی همه جانبه از محتوای اجتماعی انقلاب ایران، سطحی که انقلاب بدان دست یافت و دیگری در تعالی آن سراسر فراهم میآورد.

نکته حائز اهمیت برای تکمیل شاخص های انقلاب ایران، روشن ساختن اساس-خساص تشکیلاتی - ایدئولوژیک این انقلاب است. انحراف آموز نیست اگر بگوئیم که پایه اولیه تشکیلاتی انقلاب قبل از همه مسجد بود و نهادهای چون بازار، دانشگاهها، کارخانهها و تأسیسات نفتی بعدها به آن اضافه شدند. اصول مذهب شیعه که مردمی و سنتا آماده فداکاری بود، به پرچم اصلی ایدئولوژیک انقلاب بدل شده به این دلیل که مذهب بشارت به اساس تشکیلاتی - ایدئولوژیک مساعی مردم برای آزادی و رفاه عمل میکرد، رهبری مذهبی شیعه بطور طبیعی در رأس مبارزه انقلابی تودماغا قرار گرفت. در اینجا نباید فراموش کرد، که دیگر مخالفان شاه ( نیروهای چپ، انقلابی و دمکرات) بسیار تضعیف شده بودند. خصوصا حزب توده ایران از ۲۵ سال قبل به اینطرف در شرایط غیرعادی بسر میبرد، بی رحمانه تحت پیگرد قرار داشت، بهترین نمایندگان بطور فیزیکی از بین رفته بودند و یا اینکه دهها سال در اوین، یکی از دشتناکترین زندانهای ایران محبوس بودند.

از جمع بست تمام مسائلی که درباره خصلت انقلاب ایران بیان کردیم، توضیح زیر حاصل

میشود:

- انقلاب ایران از نظر نیروهای محرکه، اشکال مبارزاتی و خواستههای عمومی برای عدالت اجتماعی يك انقلاب خلقی و بطریق اولی دمکراتیک بود.

- این انقلاب از نظر سنت اصلی حرکت يك انقلاب ضد سلطنتی، ضد امپریالیستی و ضد آمریکا بود.

- این انقلاب از نظر مضمون اجتماعی يك انقلاب بورژوازی (چرا که تحایلات ضد سرمایه داری آن هنوز واقعیت خارجی نیافتهاند) و بر پایه شکل ایدئولوژیک و نقش رهبری شیعه - بشارت به يك انقلاب اسلامی بود.

انقلاب ایران چیزی جز تبلور مبارزه طبقاتی نیست، حتی اگر این مبارزه طبقاتی در اشکال کاملا روشنی صورت نگیرد. در ضمن باید اضافه کرد، که طبقات در ایران بطور ناقص رشد یافتهاند و از همین رو اساس تشکیلاتی خاص اسلام و شکل ایدئولوژی آن توانست مهر خود را بر این انقلاب بگذارد.

کاربرد متداول واژه " انقلاب اسلامی " در ادبیات غیرمارکسیستی بهیچ وجه نمیتواند دلیل آن باشد که وقایع ایران را بشارت به نوعی تحول مذهبی ارزیابی نمائیم. این برای مارکسیستها نمونه دیگری است از اینکه يك جنبش سیاسی میتواند بطور شکل مذهبی بگیرد و تحت پوشش مذهب عمل نماید، چیزی که در غرب و شرق و همچنین در روسیه بارها اتفاق افتاده بود. مضافا اینکه روحانیت رهبری کننده انقلاب پس از پیروزی قیام سلحانه در فوریه ۱۹۷۹ تمام نیروی خود را بکار برد تا بخاطر منافع خویش پایمدهای تشکیلاتی و اشکال ایدئولوژیک خاص اسلامی را به نهاد رسمی بدل سازد. مقوله " انقلاب اسلامی " تحت چنین وضعیتی حتی مفهوم دولتی مییابد. روحانیت شیعه ایران اکنون در حال تثبیت، تحکیم و انحصاری کسردن قدرت خویش است، تمام نیروهای اهریسیون را نفی میکند و در این رابطه نه فقط آنها را از نظر معنوی بلکه حتی بطور سلحانه و با توسل به قهر از بین میبرد. اینکه روحانیت این اواخر بطور کاملا عینی اهداف معین طبقاتی را دنبال نموده است، خود عامل دیگریست که وقایع بعد از

فوری را در ایران از دیدگاه طبقاتی نباید فقط به مثابه پدیده‌های مذهبی ارزیابی کرد. مجموعه اقدامات اجتماعی-اقتصادی رژیم جدید تا کنون در اصول بیان کننده منافع سرمایه کوچک و متوسط تجاری و مقاطعه کار است، که گروه کوچک سرمایه داران مالی، صنعتی و کمراد او را از مواضع حاکمیت اقتصادی به کنار زده است.

در این رابطه این سؤال مطرح می‌شود، که آیا انقلاب ایران با پیروزی قیام سلحانه در فوریه ۱۹۷۹ خاتمه یافته بود؟ نظر ما اینست، که این قیام فقط به مرحله خدشاهی مبارزه انقلابی خاتمه داد و پس از آن مرحله مبارزه درون اردوگاه انقلاب برای انتخاب راه رشد آغاز شد. اما روحانیت به این دلیل که دارای پایه توده‌های سیاسی و نظامی بود و می‌توانست از اهرمهای رهبری دولتی سود ببرد، با استفاده از مزایای زیاد در این مبارزه توانست انقلاب را به مرور در جاده‌های بیاندازد، که در آن کوشش برای تحکیم پایه‌های تشکیلاتی و اشکال ایدئولوژیک اسلامی، محتوای اصلی جنبش ضد امپریالیستی خلق را تشکیل می‌داد. می‌توان در مرحله جدید بعد از فوریه یعنی مرحله مبارزه سیاسی را بمثابة نقطه ضعف انقلاب و مرحله بعضاً بحرانی آن توصیف کرد. اما باید توجه داشت که بحران انقلاب هم انقلاب پرست است. این انقلاب یا در حال عقب نشینی است و یا پیشروی.

پیروزی فوریه، که قبل از همه چیز بر اثر مبارزه همه نیروهای انقلابی-دمکرات جامعه ایران حاصل شده بود، آنطور که برخی نیروهای سیاسی اسلامی میکوشیدند، فوراً و بلافاصل به حاکمیت انحصاری آنها منجر نشد. به سآله حاکمیت فقط بطور کلی پاسخ داده شده بود. آیت الله خمینی بمثابة رهبری بلامنازع انقلاب یکسال تمام بطور غیر رسمی در رأس کشور قرار داشت و در این یکسال نقش خود بمثابة رهبری از طرف عموم پذیرفته شده را تحکیم می‌کرد. روحانیت در عین حال مجبور بود پارهای از مسئولیتهای اجرایی را با نمایندگان محافل مرکزی و میانی نوبت و در رأس آنها مهدی بازرگان نخست وزیر، که دارای گرایش اسلامی و امیدوار بودند که بتوانند همه قدرت را برای دولت موقت کسب کنند، تقسیم کند. بطور همزمان نیروهای دمکرات انقلابی میکوشیدند وارد تصمیم گیریهای دولت شوند. در حالیکه معمولاً در مرحله بعد از انقلاب، روند ایجاد حاکمیت جدید انقلابی آغاز می‌شود، در مورد یاد شده در این زمینه تمام تضادهای داخلی مربوط به وقایع انقلابی بعد از فوریه ۱۹۷۹، تمرکز می‌افتد. به بیان دیگر درگیریهای بین منافع طبقاتی و اجتماعی مختلف ولو بشکل غیر معمول ادامه یافت، در نتیجه انقلاب نیز هرچه توده‌ها بیشتر در وقایع انقلابی سهیم شدند، استمرار بیشتری یافت. با برکناری دولت بازرگان در نوامبر ۱۹۷۹ اولین مرحله این فاز جدید انقلاب پایان گرفت.

پس از آن مبارزه برای نقش رهبری بشکل وسیع در خود صفوف نیروهای سیاسی مسلمان ادامه یافت، بین از یکطرف پیگیرترین نمایندگان به اصطلاح جریان خلقی اسلام در هیئت روحانیون و هواداران فعال آنها و از طرف دیگر پیروان استفاده بلافاصله از دستاوردهای انقلاب در خدمت منافع بورژوازی تجاری و مقاطعه کار، که قبل از همه از طرف گروهکهای پیرامون رئیس جمهور بنی صدر نمایندگی میشد. روند تضعیف قدرت رئیس جمهوری، که در تابستان ۱۹۸۰ آغاز شده بود، خیلی به موقع با شروع جنگ عراق-ایران در سپتامبر همان سال، متوقف شد، جنگی که تا امروز نیز ادامه یافته است. با اینحال دارنده رئیس جمهور در ژوئن ۱۹۸۱ از حاکمیت کنار گذاشته شد. بدین ترتیب در همین مرحله از فاز جدید بعد از قیام فوریه پایان یافت. نکته قابل توجه در این مرحله نیز شرکت وسیع توده‌های خلق در مبارزه سیاسی است.

مرحله بعدی، مرحله سوم فاز جدید انقلاب، که با درگیریهای شدید بین نیروهای



مذهبی شیعه که دیگر سلطه سیاسی خود را تسخیل کرده بودند و يك سری از گروههای چپ رو و سازمانهای دمکرات انقلابی آغاز شده بود، منجر به برقراری سلطه انحصاری روحانیت و هواداران فعال آن شد. در این مرحله شرکت مستقیم توده ها در مبارزه سیاسی با کارسرد نهاد های تازه شکل گرفته مسلح که تابع بی چون و چرای روحانیت بودند، تکمیل شده، خصلت واقعی خلقی انقلاب بهرور تغییر یافت، پایه فوق العاده وسیع انقلاب باریکتر شد و کسانی که از رهبری انقلاب و شعارش برای يك "جامعه عدل اسلامی" مایوس شده بودند، شروع به روی تافتن از آن نمودند. سرانجام بطور تند رنجی این گرایش نمودار شد: هرچه بیشتر سازمان جدید حکومتی با اقدامات خاص اسلامی خود نیرومندتر میشد (توجه روحانیت حاکم بیش از همه متوجه این هدف بود)، بهمان نسبت سریعتر ستونهای اصلی انقلاب بمثابه يك انقلاب خلقی واقعا ضد امپریالیستی - دمکراتیک مستقیم میشد، بهمان نسبت امیدها برای تحقق اهداف اجتماعی انقلاب در راستای جامعه عمل پوشاندن به منافع اصلی توده های میانی و خلاق تضعیف میشد.

تناقضات داخلی در سیاست خارجی رژیم جدید هم تظاهر میکرد. جنگ با عراق، کنسول ل. ای. برژنف آنرا "درگیری از نظر بهبودگی ترانزیک" نامید و طبق محاسبات ارگانهای مطبوعاتی غرب برای ایران به قیمت جان ده ها هزار انسان تمام شد، به بار سنگینی برای کشور تبدیل گشت. جستجوی موهوم بدنبال "راه - روی" بین سرمایه داری و سوسیالیسم و کوشش در این جهت که به حیات جامعه ایران در اواخر قرن بیستم ایدئالهای اجتماعی - اقتصادی و اخلاقی - معنوی اقتباس شده از آیات سوره های قرآن تحمیل شود، آنطور که پراتیک اجتماعی بسیاری از کشورها و از جمله خود ایران گواهی میکند، فاقد زمینه حتی محدود واقعی و درونمای دراز مدت تاریخی است.

این مسأله در ضمن ناپایداری سیاسی کوشش های را نشان میدهد که سعی میکنند در مقابل تظاهر اصلی مبارزه طبقاتی حاضر در عرصه جهانی یعنی مسأله جلوگیری از يك جنگ هسته ای موضعی خنثی اتخاذ کند و از اردوگاه جهانی سوسیالیسم، دوست و متحد خلقهای کشورهای در حال رشد، فاصله بگیرد.

انقلاب ایران به این زودی به گذشته تعلق نخواهد گرفت؛ این انقلاب ادامه دارد و مسلمانان واقعا معتقد را به دوازد وگاه متضاد تقسیم میکند. درون هر يك از این دوازد وگاه جریانهای از نظر سیاسی - جهان بینی مختلف، گرایشات، کوششها و آرزوهای ساده ابتدائی مردمی عادی وجود دارد، که یأس فزاینده خود را از برخی ایدئالهای قبلی نشان میدهند. يك بررسی همه جانبه و دقیق از مسائل بفرنج و چند لایه انقلاب ایران فقط میتواند نتیجه تحقیقات دراز مدت و دقیق باشد. چنین پژوهشی در عین حال هم محتاج عمویست بخشیدن به فاکتورهای واقعی موجود، که بهمن آسا رشد میکنند و هم (حتی بطور خیلی کلی) حل مسائل تشویکی که در این زمینه حاصل شده است، میباشد. چراکه: "کسی که خود را با مسائل خاص درگیر میکند بدون اینکه قبلا مسائل عام را حل کرده باشد، بطور اجتناب ناپذیر و ناخود آگاه همیشه و همه جا دوازد وگاه به این مسائل عام برخورد خواهد کرد." (و. ای. لنین مجموعه آثار، جلد ۱۲، صفحه ۱۹۱).

\*

اوضاع دوازد وگاه اقتصادی و نابرابری اجتماعی حاکم بر جامعه از سنگین ترین عوامل تشدید بحران عمیق سیاسی و اجتماعی - اقتصادی که منجر به فروپاشی رژیم شاه شد، بودند.

اقتصادی خویش و گسترش حقوق اجتماعی - سیاسی و آزاد بهیسا را داشتند.

رهبری سیاسی - مذهبی ایران پس از انقلاب تحت نفوذ مستقیم توده های خلق، اهداف خود را مبنی بر انجام اقداماتی به نفع "مضررتترین اقشار مردم" (مستضعفین) اعلام کرد. از اولین گامهای دولت جدید جمهوری کنترل کامل استخراج و فروش نفت ثروت طبیعی اصلی کشور بود که سابقا امتیاز آن در دستهای يك كنسرسيوم بين المللی قرار داشت. صنایع گاز و اقتصاد انرژی و همچنین کارخانه های صنایع سنگین، بانکها و شرکتهای بیمه ملی اعلام شدند. به گزارش مطبوعات خارجی ظرف ۲ سال ۵۱ واحد بزرگ تولیدی و حدود ۶۰۰ واحد تولیدی متوسط و کوچک ملی شدند. بنا بر تصمیم دولت دستمزدها اقل کارگران از ۲۱۷ ریال به ۵۱۷ ریال افزایش یافت (از ۲/۹ به ۷/۴ دلار). وزارت کشاورزی اعلام کرد، که زمینهای بزرگ، که به سرسپردگان رژیم شاه تعلق داشتند، ملی و به دهقانان واگذار خواهد شد. لایحهای مبنی بر ملی شدن تجارت خارجی به مجلس برده شد.

اما ادامه روند تحولات اجتماعی - اقتصادی بنفع اقشار وسیع زحمتکشان ایران بعد ها بخاطر مقاومت ضد انقلاب و قبل از همه جناح بورژوازی صنعتی - مالی، که با سرطانیه خارجسی ارتباط تنگاتنگ داشت و همچنین نمایندگان روحانیت راست محافظهکار، ترمز شد. جنگ با عراق که در سپتامبر ۱۹۸۰ آغاز شده بود، انگیزهای بود که تحقق یکی از مهمترین مصوبات قانون تقسیم اراضی (مصوبه مربوط به تحدید بزرگ زمینداری، خلعید از بزرگ مالکان و واگذاری زمین به دهقانان کم زمین و بی زمین) عمیق بماند.

از آن جهت که انقلاب ایران یکی از مهمترین مسائل اجتماعی یعنی از بین بردن بزرگ مالکی و تقسیم زمین بین دهقانان بی زمین را حل نکرد، انتظار اکثریت خلق برآورده نشد، چرا که روستائیان بخش قابل توجهی از جمعیت ایران را تشکیل میدهند: از ۲۷ میلیون ایرانی حدود ۱۲ میلیون یعنی ۶۲ درصد آنها در روستاها زندگی میکنند. بخشی از روحانیت حاکم، که در روستائیان تکیهگاه مطمئن تری نسبت به شهرنشینان می بیند، اینطور تبلیغ میکند، که چون دهقانان در اکثریت عظیم خود معتقدین مذهبی هستند، زمینه مناسبی برای ترویج افکار اسلامی فراهم می آورند. اما با اینکه نمایندگان روحانیت خود را مدافع "منافع مجموعه دهقانان" میدانند، در حقیقت وضع دهقانان ایران همچنان وخیم باقی مانده است. از ۲/۵ میلیون خانوار دهقانی حدود ۵۴۰ هزار نفر اصولا صاحب هیچ زمینی نیستند. حدود ۷۳۰ هزار دهقان کم زمین با زمینی کمتر از يك هکتار وجود دارد. بدین ترتیب ۵۰ درصد خانوادهای روستایی بی زمین و کم زمین اند. سهم آنها در مجموع زمینهای قابل کشت حدود ۱/۶ درصد است. بموازات آن ۲۵۰۰۰۰ فامیل بزرگ مالك و فئودال و نمایندگان روحانیت (که فقط يك درصد جمعیت روستائین را تشکیل میدهند) صاحب ۲۰ درصد زمینهای قابل کشت و بایر کشاورزی میباشند. روحانیت حاکم تحولات عمیق ارضی را تحقق نبخشید. در مجموع فقط يك میلیون هکتار زمین تقسیم شد (در اصل زمینهای بی آب و موات). از این مقدار ۸۵۰ هزار هکتار فقط برای "استفاده موقت" در اختیار دهقانان گذاشته شد. این زمینها عمدتا از کسانی معادره شده بود، که با رژیم شاه همکاری کرده بودند. از این میان نیز ۶۳۰ هزار هکتار به خانواده "پاداران انقلاب اسلامی"، از جمله اعضا، کمیته های انقلاب و غیره تعلق گرفت.

این به این مفهوم است، که در این ۲ سال پس از پیروزی انقلاب ضد شاهي در ایران، زمینداری بزرگ مالکان بطور جدی دست نخورده است و مسأله تقسیم زمینهای اوقاف بین دهقانان وحتی مطرح نشده است.

کشاورزی در ایران همچنان عقب افتاده باقی مانده است. حتی بیش از این، تولید

کشاورزی که در آن حدود ۷ میلیون دهقان یعنی ۳۵ درصد جمعیت باغی کشور شرکت دارند، عقب رفته است، بدین ترتیب که این تولید اواخر سال ۱۹۸۱، ۴۰ تا ۵۰ درصد کمتر از تولید سال ۱۹۷۹ بوده. در سال ۱۹۸۱ رژیم ایران مجبور بود بالغ بر ۲/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹، ۱/۴ میلیارد دلار) گندم، برنج، ذرت، شکر و گوشت از کشورهای خارجی خریداری کند. واردات گوشت بعد از انقلاب ۶ برابر شده است. در حقیقت در ایران حدود ۳ هزار شرکت تعاونی روستایی که بطور صوری حدود ۵۰ هزار روستا را دربرمیگیرند، بوجود آمده است، اما با اینحال واگذاری وامهای کوچک از خزانه بانک کشاورزی، تقسیم کود و بذر توسط شرکتهای تعاونی یاد شده و ایجاد دکانهای فروش کالاهای صنعتی به دهقانان، تأثیرچندانسی بر زندگی روستائیان نداشته است. وامهای کشاورزی دیگر اغلب نه با بهره ۴ درصد بلکه با بهره ۹-۶ درصد در اختیار دهقانان گذاشته میشود. و زمان استرداد وام کوتاهتر شده است. تکامل کشاورزی توسط واسطه‌های متعددی، که بخش بزرگی از محصول دهقانان را می‌خرند، ترمز میشود. در سال ۱۹۸۰ از نزدیک به ۶ میلیون تن گندم برداشت شده. فقط ۴۰۰ هزار تن به دولت فروخته شده است.

صنایع ایران نیز پس از رانده شدن سرمایه‌های خارجی با دشواریهای جدی از قبیل کمبود مواد خام، تجهیزات و لوازم یدکی روبروست. به عقیده مفسران غربی تولید صنعتی ایران در سال ۱۹۸۱ نصف تولید صنعتی دوران قبل از انقلاب بوده است. عواقب زیانبخش "تحریم" اقتصادی ایران توسط قدرتهای امپریالیستی، جنگ با عراق، فقدان یک برنامه ریزی موثر اقتصادی و وابستگی اقتصاد ایران به صدور نفت، عوامل موثر چنین وضعیتی میباشند. تعداد پیکاران در کشور به ۳ میلیون نفر رسیده است.

در اظهارات نمایندگان روحانیت و اسناد دولتی همچنان صحبت از آن است، که برطرف کردن معضلات اقتصادی از اهمیت و ضرورت بزرگی برخوردار است، ولی نه برنامه مشخص و نه تاریخ دقیقی ارائه میشود. از عوامل اصلی آشکارا اینست، که در مورد وضعیت مالکیت خصوصی بر وسائل تولید تصمیم گیری نشده است. این شکل مالکیت از طرف اسلام و قانون اساسی مصوب ۱۹۷۹ بر رسمیت بناخته شده است، ولی از طرف محافل دموکراتیک جامعه ایران و بخشی از روحانیون پیشنهادهایی مبنی بر تحدید میزان این مالکیت وجود دارد. چراکه در غیراینصورت شعار دفاع از منافع "مستضعفین" پاد هوا خواهد بود. با اینحال حد اعلای مالکیت خصوصی مشخص نیست و راههای حل این معضل حاد جامعه ایران نشان داده نمیشود. به همین دلیل هم تفاوت بین فقرا و اغنیا همچنان باقی است و نابرابری واقعی اجتماعی با شعار "برابری همه در مقابل خدا"، استتار میشود.

رهبران ایران که ساختن جامعه‌ای برابر را وعده داده‌اند، دست به ساختن اقتصاد به اصطلاح "توحیدی" زدند، یعنی اینکه اقتصاد کشور را با خواستههای اسلام منطبق نموده‌اند تا "یگانگی" آن با محدود و زندگی سنتی تأمین گردد (توحید یکی از اصول دین اسلام و بمعنی یگانگی است). روحانیت این اصل را بمثابه برطرف کردن نابرابری، وحسب سنت تولید و مصرف، تولید برحسب استعداد و "مصرف برحسب تقوا" تفسیر میکند. بموازات آن شعارهایی علیه "اسراف" داده میشود و "پرهیز از طمع و روی آوردی به خدا" تبلیغ میشود. هواداران اقتصاد "توحیدی" معتقدند که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید باید به کارگاههای کوچک محدود شود و کارخانه‌ها و واحدهای بزرگ تولیدی به دولت تعلق داشته باشند، اما در عین حال باید ارزش بیشتری از حد بخشش دولتی جلوگیری به عمل آید تا بدین ترتیب انحصارها ایجاد نشوند. شعار "جلوگیری از هرگونه تمرکز مالکیت و ثروت" در اصل به رشد

خرد و بورژوازی در کشور کمک میکند، به این ترتیب واژه اقتصاد "اسلامی" یا "توحیدی" نمودار ترکیب اصولی است، که باید منافع مالکیت کوچک را از موضع اسلام مورد حمایت قرار دهد.

رهبران ایران بارها تأکید کرده اند، که اقتصاد نباید فقط به درآمد نفت متکی باشد، به همین جهت تکمیل یک سیستم مالیاتی که در آن به اقشار متوسط پائین کمتر فشار وارد آید، بعنوان یکی از منابع اصلی تأمین بودجه در نظر گرفته شده است. چنین سیستمی البته مورد تأیید خلق است، منتهی راههای مشخصی برای تحقق آن نشان داده نمیشود. در ضمن این نیز نامعلوم است، که کارفرمایان بزرگی، که باید در درجه اول مالیات بپردازند به چه کسانی اطلاق میشود. با الهام از قوانین اسلامی این عقیده ابراز شده است که بهره از میان برداشته شود، اما تحقق چنین امری با توجه به رابطه پیشرفته پولی - کالائی در شهر و روستا متصور نیست، مضافاً اینکه ایران وارد سیستم فراگیر وادهی - ارزی جهانی نیز شده است.

بسیاری از معضلات حاد اقتصادی که جمهوری اسلامی ایران با آن دست بگریبان است، همچنان حل نشده باقی مانده اند و این امر زمینه ادامه و خاتم اوئماع اقتصادی تپود مههای وسیع زحمتکشسان و بطریق اولی تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه ایران را بوجود می آورد.

\*

انقلاب ایران مرحله بفرنجی از تکامل خرد را از سر میگذراند. در صحنه سیاسی ایران امروز، عمدتاً سه نیروی اجتماعی - سیاسی تشخیص داده میشود: روحانیت شیعه حاکم (که در ترکیب خود بنیاد ناهمگون است)، بورژوازی لیبرال با دعوی دستیابی به راههای قدرت و گروههای مختلف نیروهای دمکراتیک چپ.

برای بخشی از روحانیت این مسأله روشن است، که مبارزه‌ای پیگیر علیه جبهه امپریالیسم جهانی بسرکردگی ایالات متحده آمریکا و تحولات عمیق اجتماعی - اقتصادی بنفع زحمتکشسان ضروری است. در ضمن جناح محافظه کار روحانیت که منعکس کننده منافع محافل مالکین فئودال و لان سرمایه دار است، از رشد روند انقلابی آشکارا وحشت دارد. این جناح حاضر به سازش و وابسته گردن دویاره ایران به ایالات متحده آمریکا است. توده‌های وسیع خلق و در درجه اول طبقه کارگر، جوانان انقلابی و روشنفکران مرفعی متأثر از نظرات "مارکسیسم اسلامی"، طبعا در مقابل چنین جریان‌های قرار دارند. بورژوازی لیبرال (با اینکه از مواضع حاکمیت کنارزده شده است)، از کوشش برای سرنگونی رژیم اسلامی ضد امپریالیست، دستیابی به قدرت و هدایت ایران به راه رشد سرمایه داری وابسته دست برنداشته است.

نیروهای دمکراتیک چپ آمال زحمتکشسان را کاملتر از همه بیان میکنند و دارای مواضع عمیقاً ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی هستند. اما آنها در مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک دارای اختلاف نظرانی هستند که بطور مصنوعی دامن زده میشود. در عین حال آنها تحسنت پیگرد و تنسیقات نیز واقعند.

برای نیروهای مرفعی و قبل از همه چپ ایران مسأله فعلی اینست که برپایه محکم یسک سیاست ضد امپریالیستی و تحقق تحولات عمیق اجتماعی - اقتصادی در خدمت اقشار وسیع زحمتکشسان و قبل از همه میلیونها توده نیازمندی که حقتشان ضایع شده است، جبهه متحد خلق را برای مبارزه در راه دفاع از دستاوردهای انقلاب بوجود آورند. مسیر آتی تکامل انقلاب ایران تا حدود زیادی به موفقیت آنها در این زمینه بستگی دارد.

( ماهنامه کمونیست، چاپ مسکو، اکتبر ۱۹۸۲ )

پروفیسور ر. اولیانوفسکی

ایران -

بالآخرہ چه خواهد شد؟

۱۳۶۲

۱۱

## اصول اخلاقی در سیاست و سیاست در اخلاق

سنت‌گیریها و خصوسیات امروزین «جنگ تبلیغاتی» که امپریالیسم آمریکا بر ضد صلح، دموکراسی و جنبشهای مترقی اجتماعی دامن میزند، سنتهای دیرینه دارد؛ ریشه‌های این سنن درست در دل نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری جای گرفته است. در همان اواسط سده گذشته مارکس و انگلس خاطر نشان کردند که بورژوازی «در مناسبات میان انسانها جز «حساب و کتاب» بیرحمانه و خواهش نفسانی عریان چیزی باقی ننهاده است». «مناسبات میان انسانها و نیز «مناسبات میان طبقات» همچنانکه لنین در کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه متذکر شد، هسته و مغز سیاست را تشکیل میدهد که خود عبارت است از عرصه روابط «تمام طبقات و قشرها بجز دولت و حکومت، عرصه مناسبات متقابل تمام طبقات بایکدیگر». به این ترتیب «حساب و کتاب بیرحمانه» و «خواهش نفسانی عریان» زیر بنای مادی سیاست ضد اخلاقی امپریالیسم را تشکیل میدهد.

طبیعی است که این ادعای کلی، لزوم دقت و مطالعه عمیق و همه جانبه در طرق و شیوه‌های مشخص سیاست امپریالیسم آمریکا در زمینه اخلاق و اصول اخلاقی او در زمینه سیاست را نقی نمیکنند. اگر حکومت فعلی ایالات متحده آمریکا را که از سال ۱۹۸۱ رونالد ریگان در رأس آن بوده است بعنوان نمونه در نظر بگیریم، منی‌بینیم که سنگ بنای سیاستی که او در پیش گرفت، در اواخر دوران فعالیت حکومت رئیس‌جمهور پیشین جیمی کارتر (۱۹۷۹-۱۹۸۰) نهاده شده است. درست در همان زمان در محافل حاکمه ایالات متحده آمریکا سیاست مسلح شدن سریع و دامزدن به‌سابقه تسلیحاتی بین‌المللی بر سیاست تشنج‌زدائی بین‌المللی و همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای باساختارهای اجتماعی-اقتصادی گوناگون، چیره شد.

در مطبوعات جهان مطالب جالب و مستندی چاپ شده است که شگردهای مشخص و شیوه‌های سیاست امپریالیستی جیمی کارتر را برملا میکند. او کسی بود که از قضیه دیپلماتهای آمریکائی که به منظور بازگرداندن محمد رضا پهلوی به ایران در تهران به گروگان گرفته شدند و هیاهویی در سراسر جهان بپا شد، در جهت مقاصد خود سود برد. این ماجرا که چهارده ماه و نیم بطول انجامید به احتمال زیاد به خودی خود چیز جالبی در بر نداشت. اما از آنجا که همچون آئینه صادقی بازتاب دهنده خصومیات سیاست فوق‌الذکر ایالات متحده است، دقت را بخود جلب میکند.

بحران گروگانها که بطور ممنوعی توسط محافل حاکمه ایالات متحده ایجاد شد و بعد به عرصه بین‌المللی گشانده شد، پیش از هر چیز از این لحاظ آموزنده است که نشان میدهد امپریالیسم استعداد دارد برای رسیدن به هدفهای ضد اخلاقی خود به چه وسائلی غیر انسانی، ضد بشری و رذیلت‌های متوسل شود. تحلیل مطالب مشخص و مستند موجود، برخی جهات بهره‌برداری محافل حاکمه ایالات متحده از بحران گروگانها را نشان میدهد: تامین منافع مالی بزرگترین سردمداران دوایر سوداگری

آمریکاکه در نتیجه انقلاب ضد امپریالیستی، ضد سلطنتی و مردمی ایران خسارت هنگفتی دیده بودند و نیز استقرار ناوگان جنگی ایالات متحده در حوزه اقیانوس هند و ناحیه خلیج فارس و ایجاد پایگاه‌ها و قرارگاه‌های نظامی آمریکا در این منطقه. در اینجا تاسیس «نیروهای واکنش سریع» را هم باید بحساب آورد که بمنظور مداخله فعالانه در امور داخلی خلقهای این منطقه سرشار از ذخایر نفت و برای سرکوب جنبشهای رهائیبخش ملی آنان ایجاد شد. ایالات متحده برای تشدید وخامت اوضاع بین‌المللی و بمنظور حمله متقابل به جبهه جهانی سوسیالیسم، جنبش کارگری و کمونیستی جهانی و جنبشهای رهائیبخش ملی، از تصویب قرارداد محدود کردن سلاحهای استراتژیک (مالت ۲) با اتحاد شوروی سر باز زد. و بطور خلاصه تمام جوانب سیاست امپریالیستی دولت ریگان که پس از دوران «جنگ سرده» جنگ طلب‌ترین گروه سردمدار بوده است، در این عرصه بمیان می‌آید و این سیاست همچنان پیش رانده میشود.

در زمان بحران گروگانها دولت ایالات متحده به قصد پرورش افکار عمومی و تیرنگ بازی با اذهان و شعور اجتماعی مردم هم در خود ایالات متحده و هم در کشورهای رشد یابنده، از قدرت و توان تمامی وسائلی تبلیغاتی بهره برد. به رخ کشیدن اسلحه، بازی با سرنوشت صلح‌هنگامی و زندگی گروگانها بمنظور منحرف کردن توجه مردم عادی آمریکا از مشکلات داخلی ناشی از بیکاری و تورم و گرانی، و همچنین به قصد

بهره بردن از بحران گروه گانها در جنجال انتخابات ریاست جمهوری که این بار رنگ و بوئی از ملی گرائی و شووینیسیم بر آن زده بودند - اینها همه اصول اخلاقی موجود در سیاست مختص امپریالیسم و آن روی سکه، یعنی سیاست امپریالیسم در زمینه اخلاق را آشکارا نشان میدهند.

در ضمن باید به این نکته نیز توجه کرد که رسانه های گروهی ایالات متحده از آن سیمای کارتر که خود را مسیحی از نو زنده شده و مینامید و همچنین از آن سیمای ریگان که مدام به خدا متوسل میشود و احساسات مذهبی خود را در بوق و کرنا میدمد، فعالانه استفاده کرده اند. البته هر دوی آنها دین را در جهت منافع طبقاتی محافظ امپریالیستی که آنها را به نمایندگی انتخاب کرده اند، بکار میگیرند. تبلیغ تعصبات و اخلاقیات مذهبی که برای مبارزه علیه جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران، جنبشی که زمانی زیر شعارهای مذهبی گسترش یافت، بکار گرفته میشود. در واقع ضد اخلاقی ترین اقدامی است که به منافع سردمداران مالی و انحصارات غارتگر خدمت میکند.

لنین میگفت: «بورژوازی ارتجاعی در همه جا به فکر آن است که آتش نفاق و دشمنی مذهبی را دامن بزند تا توجه توده های مردم را از مسائل مبرم و بنیادی اقتصادی و سیاسی منحرف کند. این سیاست ارتجاعی تفرقه نیروهای پرولتری امروز بخصوص در اعمال گروه های (خد دین) متظاهر میشود و فردا ممکن است همانها بر دین دل بسوزانند و به اشکال ظریفتر پدیدارش نمایند». این اشکال جدید و ظریفتر را دولت آمریکا و دستگاه تبلیغاتی آن در روزهای بحران گروه گانها به نمایش گذاشت.

يك نکته شایان دقت ویژه است، در بحران گروه گانها نه تنها کسانی که در مناقشه میان آمریکا و ایران مشغول و بلاواسطه حضور داشتند، نه تنها حکومت کارتر، بلکه سایر نیروهائی که در انتخابات ریاست جمهوری با او رقابت داشتند، داد و ستد و معامله میکردند.

در این زمینه کتاب «گروگان خمینی» که در سال ۱۹۸۰ در ارتباط با جنجال انتخاباتی، توسط رابرت دریفوس روزنامه نگار آمریکائی در نیویورک منتشر شد، جالب توجه است. نویسنده با استفاده از فاکت های واقعی و مشخص، بی اعتبار بودن سیاست کارتر را آشکار

میکند (صفت «گروگان» در عنوان کتاب برای شخص کارتر بکار رفته است)، و در عین حال رئیس جمهور آمریکا را چنان به باد انتقاد میگیرد که در واقع به ورطه باوه گوئی های بی اساس می غلطد. به این ترتیب که او ادعا میکند کارتر با سازمان جاسوسی بریتانیا و کمیانی بی بی سی همست شده و کمک کرده است که «دارو دسته قسامگران» به سرکردگی خمینی در ایران به حاکمیت برسد و اکنون بی شرمانه او را «کفتار انتقامجوی ضد اخلاقی» مینامد که مدل بی اساس اسلام او در واقع هیچ نشانی از دین در خود ندارد و «مظهري از شر و پلیدی» است.



بعلاوه در بیفوس ادعا میکند که «اشغال سفارتخانه آمریکا با اطلاع حکومت کارتر و به کمک این حکومت صورت گرفته است». و سپس نویسندگانی که به این شیوه کارتر و بویژه خمینی را «رسوا می‌کنند». اتحاد شوروی را نیز «بی‌نعمیب» نمیگذارد و ادعا میکند که حمله هوایی راهزنانه ایالات متحده به ایران در آوریل سال ۱۹۸۰ در اثر «هجوم» متقابل هواپیماهای «سبک ۲۱» اتحاد شوروی ناکام مانده است. در بیفوس پنهان نمیکند که یکی از مقاصد اصلی او عبارت است از بی‌اعتبار جلوه دادن انقلاب ایران. او مینویسد: «در واقع این خمینی نبود که انقلاب کرد. بلکه حاکمیت از کنار به او تفویض شد». نویسنده هدف دیگر خود را نیز بیان میکند و آن عبارت است از «تأثیر نهادن بر تربیت سیاسی آمریکائیان»؟! در آموزش ویژه‌ای که در صفحه نخست کتاب داده شده. تحت عنوان «چگونه از این کتاب استفاده کنیم؟» از خواننده خواسته میشود که «از این کتاب دو نسخه بخرید و یک نسخه را برای نماینده‌ای که به او رای داده‌اید بفرستید. از کتابفروشی محل بخواهید این کتاب را همیشه پشت و پیشتر داشته باشد. از روزنامه محلی نیز خواهش کنید خلاصه شده این کتاب را بطور منظم منتشر کند».

فرد خادی آمریکائی همه چیز، حتی «حق» فریب‌خوردن خود را نیز باید با پرداخت پول بخرد. اصل اساسی اخلاقیات و معنویات آمیخته با بی‌چهره‌گی بورژوائی همین است.

#### فریب و حقیقت

روند رهایی خلقهای از بند رسته از زیر نفوذ ضوابط اخلاقی بورژوائی که از خارج بر آنها تحمیل میشود. و از زیر نفوذ ارزشهای اخلاقی فئودالیسم و استثمار که طی قرنهای در خود این کشورها ریشه دوانده. روندی است طولانی. بسیار پیچیده و پر تناقض. لنین پیشوای بحمتشان روسیه و بنیانگذار کشور شوروی مینویسد: «وقتی جامعه کهن می‌میرد، جسدش را نمیتوان در تابوت گذاشت و درش را میخکوب کرد و به خاک سپرد. جسد جامعه کهن در محیط ما می‌پوسد و از هم متلاشی میشود. در میان ما میکنند و ما را آلوده میکند».

از این دیدگاه تجربه‌ها و درسهای انقلاب مردمی، ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی ایران آموزنده است. این انقلاب سنتهای فرهنگی و معنوی مردم و آرمانها و معیارهای معنوی - اخلاقی او را رودر روی فرهنگ و اخلاقیات و رشکسته بورژوازی غرب قرار داد. آنچه در مرحله نخست این انقلاب همه‌خلقی پرچم آیدئولوژیک و زیربنای وحدت مردم را تشکیل میداد. عبارت بود از سنتهای مذهبی شیعیگری اسلام که طی چهارده قرن گذشته از اجزای مرکبه معیارها و آرمانهای فوق‌الذکر بوده است. در چنین شرایطی روحانیون شیعه که موجودیت و نفوذ سیاسی‌شان در اثر ورود «شیوه زندگی غرب» به کشور متزلزل شده و بخطر افتاده بود و از سوی دیگر خود یک قشر اجتماعی مشترک و متشکل از نمایندگان تمام طبقات را تشکیل میدادند. در رأس جنبش توده‌های مردم قرار گرفتند.

اما طبیعی است که روحانیون شیعه پس از آنکه در رهبری مبارزه توده‌ای و همه خلقی برای رهایی از چپاول آمریکا و رهایی از استبداد سلطنتی که راه را بر روی مبارها و ضوابط اخلاقی و فرهنگ بورژوازی غرب گشوده بود، قرار گرفتند، مجموعه آداب و سنن، معنویات و فرهنگ بسیار غنی مردم ایران را در در روی مبارها و ضوابط غربی قرار ندادند، بلکه تنها آن بخش را در رو قرار دادند که در احکام محافظه کارانه و گاه ارتجاعی اسلام تجسم یافته است. روحانیون که در درجه نخست برای تحکیم موقعیت و ابدی ساختن سرکردگی سیاسی خود مبارزه میکردند و پس از انقلاب سلحانه بهمن وسائل و نیروهای اصلی فرمانروایی بر دستگاه‌های دولتی را قبضه کردند، برای برقراری احکام کهن قرآن و فقه هرچه از دستشان برمی آمد کوتاهی نکردند.

در اینجا نیازی نیست که در زمینه این جنبه از فعالیت روحانیت شیعه ایران شرح و بسط مفصل داده شود. آنچه بیشتر لازم است آن است که بپیم سیاست روحانیون ایران در دوران مبارزه بر ضد رژیم سلطنتی و پس از سرنگونی رژیم سلطنتی را از موضع مارکستی چگونه باید ارزیابی کرد.

لنین بر پایه تجربه انقلابها در طول تاریخ، شرکت روحانیون را در جنبش‌های توده مردم بمنظور مبارزه با «بوروکراسی و خودسریهای کارمندان و برای مقابله با واداشتن خدمتگذاران دین به همکاری با پلبر مخفی» امکان پذیر دانسته است. او در مقاله «سوسیالیسم و مذهب» مینویسد: «ما سوسیالیستها باید از این جنبش پشتیبانی کنیم و خواستهای روحانیون شرافتمند و صادق را تا آخر به مرحله اجرا بگذاریم. باید آنگاه که از آزادی سخن میگویند، میچشان را بگیریم و از آنها بخواهیم که هر گونه پیوندی میان مذهب و پاپس را قاطعانه بگسلند». لنین بمنظور مبارزه بر ضد «فریب انسانها با موهومات و خرافات مذهبی» طلب میکرد آن بخش از روحانیون که «در اسارت آداب و رسوم دادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطائی» هستند و به «جاء و مقامهای دولتی و مستمریهای دولتی» چشم دوخته‌اند و به این وسیله اعتراف میکنند که به «قدرت معنوی» سلاح خودایمانی ندارند و همچنان به «رشوه گرفتن از حاکمیت دولتی» ادامه میدهند، آنها را باید رسوا و افشا کرد.

بکار گرفتن این رهنمودهای لنین در شرایط ایران معاصر مستلزم آنستکه يك رشته عوامل مربوط به خصوصیات تکامل این کشور، ماهیت مناسبات اجتماعی - اقتصادی حاکم بر کشور و سطح آگاهی طبقاتی و سیاسی اکثریت مردم آن به حساب آورده شود. بویژه در چنین شرایطی است که دین نه تنها بعنوان نیروی واقعی فرهنگی و معنوی و مراسم عبادی خود را نشان میدهد، بلکه همچون نوعی اشتراك اجتماعی بر فراز آن وحدت ملی که در شرایط حضور قومیت‌های گوناگون و در حضور تضادهای عمیق شکل گرفته است، قرار میگیرد، دین که یکی از مهمترین تنظیم کنندگان فعالیت اجتماعی است، توده‌ای ترین و ابتدائی ترین شکل

آگاهی اجتماعی، پوشش عادی هرگونه آداب و سنن اجتماعی و فرهنگی و اساس ادراک سهل الوصول همه قشرهای جامعه نیز هست. یعنی خود يك نوع شناخت حیاتی را میسازد. درست در چنین شرایطی شعارهای «انقلاب اسلامی» و جمهوری اسلامی که روحانیون ایران پیش کشیدند، پرچم پیکار همه مردم برضد ارتجاع شاهنشاهی و برضد غارت و چپاول امپریالیستی شد. این جنبه از فعالیت روحانیون شیعه که در به نمر رساندن هدفهای نزدیک مبارزه همه خلقی موفق بودند، بدون شك بطور کلی و در حالت عام ارزشمند است.

اما در مورد فعالیت روحانیون در مرحله بعدی یا مرحله سازندگی عمیقتر، ضرورت برخورد استادانه و متفاوتی پدیدار میگردد. باید در نظر داشت که اکثریت عظیم مردم که نیروی محرکه اصلی انقلاب و مبارزه برضد شاه را تشکیل میدادند، خواستار عدالت اجتماعی بودند و این خواست از آنجا که ناشی از رنج و عذاب سالیهای متمادی بود و باتوجه به تمام جوانب آن، ماهیتی گورگورانه در برداشت، در قالب شعارهای «انقلاب اسلامی» و جمهوری اسلامی تجسم یافت. اما تجربیات عمومی سالیهای اخیر در ایران نشان میدهد که تلاش برای نوسازی ضوابط اخلاقی و معنویات اولیه اسلام که در نتیجه تکامل بود و آزادی زیر و روشده آند، در عرصه اجتماعی بالاخره در خدمت مقاصد سوداگرانه تجار، کسبه و کارفرمایان میانه حال در آمده و با استناد به روحیه مساوات بدوی اسلام، با تدابیرنمایشی نیکوکاری و خیریه، در جهت استتار همان راه سرمایه داری تغییر چهره داده است.

به این ترتیب روحانیون ایران موفق شدند رهبری خود بر نیروها را به تصویب مردم برسانند و براین اساس تصمیم گرفتند در رأس مبارزه انقلابی مردم قرار بگیرند و در برابر تاریخ، آن مسئولیت معنوی-سیاسی را که بردوش تمام گروههای اجتماعی و احزاب سیاسی قرار دارد، خود بر عهده گرفتند. در میان توده های مردم از اندیشه رجعت ساده به اصول اجتماعی و معنوی و سنتهای کهنی که در شعارهای «انقلاب اسلامی» و جمهوری اسلامی، مطرح میشود، درك ذهنی وجود داشت و خواستهای واقعی آنها بطور عینی در چارچوب این درك ذهنی نمی گنجید؛ تنها با برآوردن خواستهای کور و در عین حال انقلابی توده های مستضعف انجام مسئولیت تاریخی فوق الذکر امکان پذیر بود. در اینجا بناگزیبر سخنان مارکس در ارتباط با انهدام کمونهای روستائی هند بنست استعمارگران بریثانیا را بخاطر می آوریم. مارکس میگفت با اینکه ما نباید فراموش کنیم که این کمونهای روستائی هر قدر هم شاعرانه و بی زیان بنظر برسند، همواره بنیان استوار استبداد شرقی بوده آند، آگاهی انسانها را در تنگترین چارچوبها محدود میساختند. او را به ذنجیر آداب و رسوم سنتی میبستند. او را از هرگونه تعالی و ابتکار تاریخی محروم میساختند و به بازیچه بی اراده خرافات و موهومات تبدیل میکردند.

امروز نیز رهبران روحانی انقلاب ایران را که کشور را در نهایت به سوی نوع خاصی استبداد اسلامی میکشانند، درست از همین دیدگاه باید مورد بررسی قرار داد.

## آخوندها و حاکمیت

مطالب منتشره در کتب گوناگون و مقالات موجود در مطبوعات اتحاد شوروی، فعالیت روحانیون ایران در سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ و بویژه مبارزه آنها برای تحکیم حاکمیت خود را که در قضیه مناقشه ایران و آمریکا بر سر گروگانها و در جنگ ایران و عراق بازتاب یافته است، تحلیل میکنند. این مطالب بطور کامل و روشن و همه جانبه مسئله ما را حل میکنند و نشان میدهند که روحانیت شیعه تا چه حد از عهده اجرای مسئولیت معنوی - سیاسی که در برابر تاریخ بردوش گرفتند، برآمده اند.

هدف اصلی که روحانیت شیعه ایران در بحران گروگانها پیش روی خود نهاد عبارت بود از تحکیم حاکمیت خود. قانونیت بخشیدن به آن، انحصاری کردن آن و دست کردن روحیه ضد امپریالیستی و شور انقلابی توده های مردم. این امر در شرایط تعقیب و پیگرد همه نیروهای اپوزیسیون، آنها نه تنها با توسل به ایدئولوژی و مباحثه، بلکه در شرایط توسل به قدرت اسلحه و خفه کردن آنها، و در شرایطی صورت میگرفت که روحانیونی که ادعا میکردند سخنگوی منافع تمام مردم و حتی نیروئی خارج از طبقات هستند، اساساً و در درجه نخست آن ضوابط اخلاقی و

معنوی را که در خدمت منافع خودشان قرار داشت به زور و اجبار، بدون استئنا بتمام قشرهای جامعه تحمیل میکردند. شرح رویدادهای ایران پس از حل مشکل گروگانهای آمریکائی نه تنها از آن جهت که زمان آن فرا رسیده، بلکه از آن جهت نیز لازم است که خود حداقل روشنگر مراحل اساسی سیر تحولات زندگی سیاسی ایران در دوران پس از آزادی گروگانها است. زیرا در همین دوران بود که روحانیون افکار عمومی مردم را حیل گرانته سمت دادند.

بر کناری رئیس جمهور بنویسد که در چارچوب رژیم دین سالاری حاکم بر کشور، بنا به خصلت خود مدعی پرمدعای تجسم حاکمیت خلق بود. نقطه آغاز درگیری حاد میان نیروهای روحانیت شیعه که حاکمیت سیاسی خود را مستقر کرده بودند از یک سو و سازمانهای انقلابی دموکراتیک و چپهای رادیکال از سوی دیگر بود. کمی پیش از پایان سال روحانیون مرقنظر از تضادهائی که مغفوف آنها را از هم میکشست، حاکمیت یگانه و بلاشریک خود را مستقر کردند. انقلاب اسلامی به استبداد اسلامی انجامید. روحانیون شیعه برای مبارزه با اپوزیسیون

مخالف حکومت روحانیت، در قواعد تفرقه افکنی و پراکنده ساختن صفوف توده‌ها «تفسیر شکل» های شگرفی ایجاد کردند و اصول تازدای بر این قواعد افزودند که در اثر آنها وحدت همه خلقی مردم که کمی پیش از آن شاه را سرنگون ساخته و مستشاران آمریکائی را بیرون کرده بود جای خود را به علم اعتماد عمومی، تعقیب یکدیگر و خبرچینی از یکدیگر میداد و بویژه در میان مجاهدین و فدائیان که پیشروان قیام عمومی سرنگون کننده رژیم شاه در تهران بودند، اختلاف حاد و خونین ایجاد میشد. «تظاهرکنندگان حرفه‌ای» در کوچه‌ها و خیابانها جای خود را بگروههای مسلحی که از پیش سازمان داده شده بود، یعنی به دسته‌های سپاه پاسداران «انقلاب اسلامی» که با سروجان و باکمال میل در خدمت روحانیون بودند، دادند. پایگاه بسیار وسیع انقلاب همیزان چشمگیری تنگ شد، محدود شد و گسائیکه از روحانیون محافظه کار و تنگ نظر مایوس و ناامید میشدند، از صفوف انقلاب کناره گرفتند. بتدریج قانونمندی موجود چهره خود را نشان داد، هر قدر ویژه گویهای خاص اسلام که از سوی سازمان نوین حاکمیت اعمال میشد و ضوابط اخلاقی - معنوی اسلام که روحانیون حاکم بر کشور در مرکز دقت خود قرار داده بودند، بیشتر و عمیقتر در زندگی مردم بکار گرفته میشد، بحران موجود در انقلاب مردمی، ضد امپریالیستی و دموکراتیک نیز عمق بیشتری می‌یافت. خطر مرگ بر فراز سر نیروهای انقلابی پال گشوده بود. تشکیل سازمانهای انقلابی مخفی و جدیدی آغاز شد.

پس از برگشتاری بنی‌صدر که نه تنها طرفدار محدود کردن قدرت روحانیون بود، بلکه برای استفاده هرچه بیشتر از دستاوردهای انقلاب به سود قشرهای تجار و کارفرمایان بزرگ و میانه حال نیز میکوشید، نیروهای اصلی رهبری رژیم اسلامی به سرکردگی خمینی در واقع همان مواضع بینابینی و گاه تنگتر و محدودتر رئیس جمهور مخلوع را اشغال کردند و در موضع اجتماعی و طبقاتی حفاظت از منافع خود ایستادند. انجمن «حجتیه» که ارتجاعی‌ترین نیروئی است که در سالهای دهه ۱۹۵۰ در صفوف جبهه حاکمیت اسلامی پدیدار شده و انبیاسته از عنان امر آمریکائی و در مسائل اجتماعی بسیار محافظه کار است و در زمینه تبلیغ ضوابط و معیارهای اخلاقی قرآن و فقه اغلب در مواضع ارتجاعی و افراطی قرار میگیرد، راه بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی نسبتاً ریشه‌ای را سد کرد و یا محتوای آنها را بکلی مسخ نمود. نفوذ رهبر انقلاب که تا همین چندی پیش کلام او در سراسر کشور قانون و حجت شمرده میشد، اکنون کرارا از سوی سایر روحانیون و آیت‌الله‌ها زیر علامت سؤال قرار میگردد. مسئله جانشین ولایت فقیه در محافل حاکمه ایران اختلاف نظر جدی بوجود آورده است.

در میان روحانیون و با مبارزهای حاکمیت ولایت فقیه، نه تنها پیرامون اشکال و شیوه‌های اجرای سیاست روزمره اسلام، بلکه پیرامون مشکلات اساسی‌تر رشد و تکامل جامعه، هر روز اختلاف نظر پدید می‌آید. گرچه روحانیون بعنوان يك قشر اجتماعی مشترك و بینابینی در مبارزه برای بدست گرفتن حاکمیت و بسود منافع خود، در برابر رقیب مشترك مناقشات درونی خود را پرده پوشی میکنند و کم و بیش در جبهه واحدی عرض اندام میکنند. در این حاکمیت پس از آنکه استبداد و انحصار طلبی آن استقرار یافت، در نتیجه حضور نمایندگان پایگاههای طبقاتی گوناگون در این قشر و اختلاف منافع سیاسی روحانیون گوناگون و در ارتباط با وابستگی‌های اجتماعی و گروهی آنها، جدائی‌های بسیار جدی و عمیق ناگزیر است.

جنگ میان ایران و عراق که از سپتامبر ۱۹۸۰ آغاز شده و هنوز ادامه دارد، بار سنگینی است بر دوش زندگی اقتصادی و تمام جوانب زندگی اجتماعی کشور. از این جنگ که از فرط پیهودگی سر به فاجعه میزند، اسپریالیم آمریکا در جهت تحکیم مواضع خود در منطقه خلیج فارس و خاور نزدیک سود برد. این امر بویژه در استقرار ناوگان دریایی عظیم ایالات متحده در آبهای اقیانوس هند و در نزدیکی سواحل ایران و تشکیل نیروهای واکنش سریع، بمنظور مداخله در امور داخلی تمام کشورهای منطقه و بالاخره در ایجاد «ستاد فرماندهی استراتژیک مرکزی» بقصد مبادرت به عملیات نظامی، بازتاب یافته است. اسرائیل هم از وضع حاصل از جنگ ایران و عراق بسود سیاست تجاوزکارانه خود بر ضد لبنان و نبرد آزادیبخش ملی خلق فلسطین بهره گیری کرد.

همچنین باید به بی‌پایگی تلاشهای سیاسی روحانیون ایران اشاره کرد که زیر شعار «نه شرقی، نه غربی» سعی میکنند در مورد مظاهر اساسی بیکار طبقاتی دوران کنونی در محنه بین المللی، موضع بیطرفی اتخاذ کنند و خود را از جبهه جهانی سوسیالیسم که دوست و متحد خلقهای کشورهای رشد یابنده است، کنار بکشند.

### فروهای حقیقت ندارد

پیامد مستقیم افزایش نفوذ نمایندگان جناح راست و محافظه کار و سنتی روحانیون شیعه در محافل حاکمه ایران، جناحی که برای نزدیکی هرچه بیشتر به بورژوازی تجاری و کارفرمایان بزرگ و فئودالها و بزرگ زمینداران طرفدار غرب بجان میکوشند، همان هیاهوی وسیع کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی است که علنا از خارج بوسیله ادارات جاسوسی کشورهای اسپریالیستی تشویق و تحریک میشود. حکومت اسلامی ایران اخیرا به بورس فراگیر جدیدی بمواضع نیروهای ترقیخواه

و دموکرات چپ برداشته است - همان نیروهاییکه به بهترین نحوی بیانگر منافع زحمتکشان ایران و در درجه نخست بیانگر آرزوها و آمال آنان در تأمین عدالت اجتماعی هستند. این بار حزب توده ایران، حزب پیشتاز زحمتکشان ایران که سالهای سال بر ضد رژیم استبدادی شاه، به خاطر رهائی کشور از قید وابستگی به امپریالیسم و در راه انجام تحولات اساسی اجتماعی - اقتصادی بود توده‌های مردم رزمیده است. از سوی ارتجاع هدف تعقیب و پیگرد و سرکوبی قرار گرفت. رهبران حزب توده ایران، حزبی که از سال ۱۹۷۹ در ایران فعالیت آشکار و علنی داشت، در فوریه سال ۱۹۸۲ با اتهاماتی جعلی و سرایا دروغ و افترا به زندان افکنده شدند. در ماه مه نیز حاکمیت این حزب را منحل اعلام کرد. بنا بر اطلاعات منتشره از سوی مقامات رسمی، شمار اعضا و هواداران زندانی حزب توده ایران، بیش از هزار نفر است. هدف محافل محافظه کار ایران از زدن اتهام پوچ و بی اساس «جاسوسی» به نفع اتحاد شوروی به حزب توده ایران نه تنها ضربه زدن بر دایره وسیع نیروهای دموکرات و ترقیخواه ایران، بلکه ایجاد اختلال در مناسبات اتحاد شوروی و ایران است. این اقدام از یک سو در جهت خط مشی روحانیون ایران مبنی بر ریشه کن کردن هر گونه «دگراندیشی» در کشور و بویژه جلوگیری از نشر آرمانهای «الحادی» مارکسیسم و لنینیسم در ایران است و از سوی دیگر نشان دهنده نیت آن بخش از محافل حاکمیت ایران است که فشار می‌آورند تا وضع متشنج بوجود آمده در مناسبات اتحاد شوروی و ایران هرچه بیشتر بحرانی شود و آنها با استفاده از شعار پر سرو صدای «نه شرقی»، «نه غربی» زمینه مناسبی برای لغزیدن به راست بدست آورند. تصادفی نیست که روزنامه فرانسوی «لوموند» ضمن صحبت پیرامون رویدادهای ایران، می‌پرسد: «آیا نجات به سرکوب کمونیستها و «جنگ سرد» علیه سکو مقدمه‌چینی برای عادی کردن مناسبات (ایران) با واشنگتن نیست؟». چه کسی میتواند ادعا کند که چنین نیست. آینده نشان خواهد داد.

برای هر فرد دارای فکر سالم کاملاً روشن است که حزب توده ایران به دلیل «جناباتی» که دستکاهای تبلیغاتی رسمی ایران به او نسبت میدهند در معرض سرکوب قرار نگرفته است. نیروهای راستگرائی که نقاب اسلامی بر چهره زده‌اند نمیتوانستند وجود حزبی را تحمل کنند که بطور واقعی و پیگیر در راه منافع توده‌ها و برای به اجرا درآمین قانون کاری که تأمین کننده حقوق «مستضعفین» باشد، مبارزه کند - مبارزه واقعی و پیگیر در راه تأمین حقوقی که خمینی و سایر رهبران ایران با بوق و کرنا بعنوان هدف «انقلاب اسلامی» وعده میدادند. و معلوم شد که منافع طبقاتی و حرم و آز ثروتمندان و صاحبان این دنیا، مرحله اجتماعی انقلاب را که می‌بایست حیاتی‌ترین مسائل توده‌های مردم را حل کند و وضع زندگی آنها را بهبود بخشد، در نیمه راه سد کرده

است. به این ترتیب نبرد سینه به سینه میلیونها مستضعف و زحمتکش ایرانی با نانگهاییکه شاه بقصد سرکوب توده‌های انقلابی معمم به پایان بخشیدن به شوروی رژیم شاه و آمریکا میفرستاد، نبرد بی‌نظیر و مستحکم، درخشان، پرخشم و پیروزمندان این زحمتکشان، برای رسیدن به هدف کفایت نکرد. انقلاب سیاسی تاسطح انقلاب اجتماعی رشد نکرد. مستضعفان مستضعف‌تر شده اند و ثروتمندان ثروتمندتر میشوند. محترمان و واسطه‌ها پروبال میگیرند. دهقانان چشم برآه زمین مانده‌اند.

تمام این مطالب را رجال حزب توده ایران و سایر سازمانهای دموکراتیک مردانه و آشکارا بیان میکردند. اما در پاسخ، یورش همگانی و مجازات سنگین نصیب آنها شد. ضربه‌ای که ارتجاع برپیکر حزب توده ایران وارد آورد، ضربه‌ای بود که درست بر قلب انقلاب ایران فرود آمد. آنهم در شرایطی که از سوی راستگرایان خطری واقعی انقلاب را تهدید میکند.

محافل حاکم بر کشورهای رشد یافته (و بجا است بگوئیم: از جمله رجال کنونی رژیم اسلامی ایران) ضمن مقاومت در برابر تحمیل زورگویانه ضوابط و معیارهای معنویات و اخلاقیات پرورشی غرب و حین پاسخگویی به تبلیغات اسپریالیسم، گاه انجام وظیفه‌ای چرکین همچون جار زدن اتهاماتی بر ضد کمونیستها را در برابر خود مینهند و با استدلالاتی پوچ و بی‌پایه ادعا میکنند که گویا مارکسیسم - لنینیسم معنویات و اخلاقیات را نفی میکند. مثلا بسیاری از نظریه پردازان و رجال رسمی جمهوری اسلامی ایران میان سوسیالیسم رشد یافته اتحاد جماهیر شوروی و «جامعه مصرفی» غرب گویا هیچ تفاوتی نمی‌بینند. چراکه گویا شوق و علاقه انسانهای شوروی به فراوانی نعمتهای مادی، تبدیل به هدف شده است (اما از نظر ایشان رشد اقتصادی در سیر انسان به سوی خدا يك وسیله است).

بی‌پرده بگوئیم که ذره‌ای حقیقت در این ملاحظات وجود ندارد و چیز عاقلانه‌ای هم در آنها نمیتوان یافت. شاهکارهای خلق شده در سرزمین نورها بطور آشکار و روشن میزان ارج و اهمیت را که کمونیستها برای پرورش معنوی در زندگی جامعه و فرد قائل هستند، نشان میدهد. دستاورد اساسی حاکمیت شوروی عبارت است از انسان شوروی که با روحیه رزمجویانه تا حد حتی قربانی کردن جان خود در راه آگاهی کمونیستی و ارزشهای معنوی و والای حزب لنین، در راه فعالیت اجتماعی، در راه منافع توده‌ها، در راه اصول خیرخواهی، حقیقت و عدالت، پرورش یافته است. «جامعه مصرفی» در خدمت رفاه افراد برگزیده و محدود قرار دارد. اما سوسیالیسم به همه و به هر فردی خدمت میکند. برای انسان شوروی رسیدن به رفاه مادی و فراوانی هدف نیست، بلکه بجا آوردن شرط لازم زندگی واقعی انسانها است.



ضوابط و معیارهای معنوی و اخلاقی که در دوران ساختمان  
سویالیسم و کمونیسم برقرار میشود، صرفنظر از اقتراهای مفرضانه و  
یاره‌گوئی‌هایی که علیه آن میکنند، چنان راهنمای ارزشمندی است، چنان  
پلد راهی است که عبور تمامی خلق‌هایی که برای رسیدن به آینده تابناک  
جانفشانی میکنند، از راهی که این راهنما نشان میدهد، ناگزیر است.

ترجمه از:

هفته نامه «ادبیات و هنر» ارکان اتحادیه نویسندگان و  
وزارت فرهنگ ج. ش. س. آذربایجان، ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۲  
به نقل از «لیتراتورنایا گازه‌تاه» باکمی اختصار.

انقلاب ایران که سلطنت ۲۵۰۰ ساله را منهدم و نیرومندترین دژ امپریالیسم امریکا در خاورمیانه را از بین برد بلحاظ پیوه و میزان جلب وسیعترین توده های مردم به مبارزه ، ابشار قهرمانانه و قاطعیت آنان در رسیدن به پیروزی ، عملاً در زمره انقلابات ملی فراگیر برجسته ای قرار می گیرد که پس از جنگ (دوم جهانی) رخ داده اند . ویژگی قابل ملاحظه انقلاب مذکور را پایگاه ایدئولوژیک و سازمانی آن یعنی مذهب شیعه ، اسلام تشکیل می دهد که جهت گیری سنتی فئودالیستی دارد . البته این امر بهیچوجه ثانی خصلت سرکوبگرانه آن در قبال نیروهای چپ و دمکراتیک نیست .

با وضعیت انقلابی که از اواسط سالهای ۷۰ در ایران بتدریج شکل میگرفت ، آشکار می گشت که نه توده ها میخواهند به سان سابق زندگی کنند و نه محافل حاکمه می توانند با توسل به شیوه های پیشین حکومت نمایند . این وضعیت در ماههای آخر سال ۱۹۷۷ به مرحله عالی خود می رسد و از اوایل سال ۱۹۷۸ به انقلاب مردمی فئودالیستی و فئودالیستی تکوین می یابد . انقلاب ایران تا پیروزی خود در ۱۲-۹ فوریه ۱۹۷۹ سه مرحله ای را طی می کند که بلحاظ نیروهای محرکه ، شعارها و اشکال مبارزاتی از همدیگر متمایزند .

مرحله اول انقلاب ایران با حوادث ۹ ژانویه ۱۹۷۸ در شهر قم آغاز میگردد که در آن ارتش شاهنشاهی تظاهرات مسالمت آمیز سازمان یافته از طرف روحانیت را که تحت شعار دمکراتیزه ساختن نظام سیاسی برگزارد میشد ، بطور وحشیانه ای سرکوب کرد . در پی این واقعه بود که بعد از هر چله ( مطابق با مراسم اسلامی عزاداری ) هر شهر در پی دیگر شهر بپا می خاست . در این مرحله ، نیروی محرکه عده در مبارزه علیه شاه را بی چیزان شهری ، کارگران کارگاههای پشه وری و نیمه پشه وری ، پیشه وران و تجار کوچک تشکیل میدادند که خواهان تحدید حاکمیت شاه و تأمین آزادیهای سیاسی بودند . در پاییز سال ۱۹۷۸ ، جنبش پیش از دهه شهر را فرا میگردد و رژیم شاه در هشتم سپتامبر اجباراً به اعلام حکومت نظامی دست زده و ژنرال غلامرضا ازهاری رئیس ستاد ارتش ایران را در رأس حکومت نظامی می گذارد . اما نتیجه عمل کاملاً خلاف انتظاری بود که در تصور رژیم شاه می گنجید :

در واقع بدنبال کشتار خونینی که ارتش در هفتم سپتامبر یعنی "جمعه سیاه" در تهران براه انداخت ، جنبش انقلابی صلاحتی برای یکروز هم فروکش نکرد . مرحله دوم انقلاب شروع می گردد . پروتاریای صنعتی وارد مبارزه میشود . اعتصابات عمومی علاوه بر زندگی اقتصادی کشور را فلج می سازد . روشنفکران لیبرالی که در جبهه ملی گرد آمده و عده شعارهای آیت الله روح الله الموسوی خمینی را پذیرفته بودند از این پس ، در جنبش همگانی مردم به شرکت فعالتری دست می زنند . آگاهی به ضرورت ناپودی کامل رژیم شاه که سفاکانه مردم انقلابی را کشتار میکرد و در عین حال میکوشید تا با تفرقه افکنی در صفوف نیروهای جنبش اپوزیسیون شکاف بیاندازد ، بتدریج در میان توده ها بلوغ می یافت . در اواخر سال ۱۹۷۸ یکی از رهبران جبهه ملی ، شاپور بختیار پیشنهاد شاه مبنی بر تشکیل کابینه را می پذیرد و در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ بعد از تصویب ترکیب کابینه جدید توسط مجلس شاه کشور را بعنوان مرمخصی ترک میگوید .

در مرحله سوم ، مرحله پایانی انقلاب فئودالیستی و فئودالیستی یعنی از اوایل سال ۱۹۷۹ ، توده های انقلابی در جهت اسعاع کامل رژیم شاه که دیگر در حکومت بختیار تجسم یافته بود ، به مبارزه ادامه میدهند . شاخص مرحله جدید جنبش مردمی ، پیدایش حاکمیت دوگانه در کشور است . مبارزه فراگیر همه مردم که دیگر بطور کاملاً آشکار خصلت تعرضی بخود گرفته بود در ادامه خود سرانجام به قیام مسلحانه ۱۲-۹ فوریه سال ۱۹۷۹ در پایتخت منجر میگردد و در پی آن موج پیروزمندان انقلاب سراسر کشور را در می نوردد . تاریخ دان مشهور شوروی الکساندر پاریسویچ رزینکف - دکتر در علوم تاریخ - که در دسامبر سال ۱۹۸۰ بطور تابینگام درگذشت در کتابی که هم اینک به خواننده عرضه میشود ، فقط به همین مرحله پایانی انقلاب یعنی آن ۴۰ روز ژانویه-فوریه ۱۹۷۹ میپردازد ، مرحله ای که در آن مبارزه همگانی مردم علیه رژیم شاه و امپریالیسم امریکا خصلت سرسختانه بخود میگردد و به پیروزی میرسد .

اینکه مؤلف همین مرحله از انقلاب ایران را بمثابة موضوع کتاب خود انتخاب کرده است ، بهیچوجه تصادفی نمی باشد .

مورخ که دانشمندی است با اطلاعات عمیق و همه جانبه، شیفته وار و در عین حال فعالانه در پی شناخت علمی و تحقیق و تعمیق هر آن چیزی است که با جنبش های انقلابی توده ای ارتباط پیدا میکند. با آنکه رزینکف هرگز روی تاریخ ایران کار نکرده بود، اما نتوانست از کنار انقلاب ایران بگذرد. علاقمندی خلاقانه، مارکسیست تحصیل کرده او را واداشت که به محض شنیدن نخستین صدای انقلاب ایران به آموختن زبان فارسی روی آورد تا بتواند بر اساس منابع اصلی، تکامل برق آسا و پیروزی انقلاب را با اطلاع کامل از امور برای خواننده تشریح نماید. گرچه هیچوقت او در ایران نبود، اما بخوبی توانست بوسیله نقشه ها و کروکی ها و گفته ها، جزئیات نقشه تهران را مطالعه نماید تا به تمام جزئیات قیام مسلحانه ۱۲-۹ فوریه ۱۹۷۹ آگاهی یابد. وقتیکه این بخش از کتاب را می خوانید، مشکل است باور کنید که مؤلف، خود شاهد رویدادها نبوده است. در ایام کار بر روی این کتاب، منزل رزینکف ملو از منابع مرتبط به ایران شده بود.

این نکته نیز مهم است که: رزینکف با تکیه بر مند رجعات مطبوعات ایران که بطور تام و تمام نظریات روشنفکران لیبرال کشور را منعکس می ساختند، توانست به مثابه یک دانشمند مارکسیست مسلح به متدولوژی علمی تحقیق روند های تاریخی و مشخص، این متدولوژی را در کار خودش نقطه اتکا قرار دهد و از مواضع توده های زحمتکش و موضع طبقه کارگر ایران، مدت ۱/۵ ماه انقلاب ایران را روز بروز به بررسی بگیرد. کتاب در برابر خواننده چشم انداز وسیعی از رویداد های انقلاب در ایران را می گشاید و خمیاسات و ویژگیهای آنها با تمام بغرنجی ها و تناقضات دیالکتیکی و با تمام تفاوت هایی که نسبت به الگوهای غربی دارد - خصوصیتی از انقلابات در شرق که لنین بارها آنها متذکر میشود - تشریح میکند. با اینهمه مؤلف به تحقیق و ترسیم جریان تکامل انقلاب مردمی اکتفا نمی کند، بلکه بر اساس تجزیه و تحلیل این روند، استنتاجاتی را که دارای اهمیت علمی و سیاسی بسیار بزرگ هستند، بعمل می آورد (و همین استنتاجات هستند که) تا حدود زیادی ارزش آنها را تعیین می کنند. او بنحو مستدلی ثابت کرد که نقش قاطع در سرنگونی سلطنت ایران را نه این یا آن فرد بلکه توده های زحمتکش ایفا کردند و این نقش با مردمی بود که بعلیرغم اراده و خواست رهبری روحانی انقلاب و حتی برخلاف قصد آن در رسیدن به حاکمیت از راه مسالمت آمیز به قیام مسلحانه روی آوردند. رزینکف همچنین به تحلیل و تجزیه و تحلیل این می پردازد که چرا مبارزه مسلحانه مردم انقلابی در همان زمان و بطور مستقیم به مبارزه جهت نیل به اهداف طبقاتی زحمتکشان تبدیل نگردید. او کوشش می کند همچنین گرایش هایی را که در دوره پس از پیروزی قیام به ثبات گرایشهای تعیین کننده در فعالیت رهبری جمهوری اسلامی در آمده بود، روشن سازد.

رزینکف نتوانست شاهد معروفیت شایسته اثر علمی خویش باشد. در این کتاب بویژه در بخش آخر آن که بخش استنتاجی کتاب است، تا حدود بی کامل نبودن و به بیان نیامدن افکار او چابجا احساس می شود. با این حال، هیأت تحریریه ضروری ندانست که پاره ای اغافات را وارد متن نماید، زیرا اینکار بطور ناگزیر منطبق فکری مؤلف را مختل میکرد. از اینرو بچنانست که در مقدمه کتاب توجه خواننده حداقل به سه مسئله اساسی معطوف بشود.

مسئله اول مربوط به علل انقلاب ایران است. بی دلیل نیست که مؤلف میکوشد اثبات کند در ایران پدیده جدیدی اتفاق افتاد که نظیر آن قبلا در هیچ جای دیگر صورت نگرفته بود (صفحه ۱۴۲). رزینکف توضیح پیرامون علل انقلاب را در اشاره به تمایل شاه در تبدیل کشور به یکی از نیرومندترین ممالک صنعتی جهان کافی نمی بیند. در واقع مؤلف در همان حال که "ترقی" بودن نقشه های مربوطه را از نقطه نظر تکامل نیرومندی موله سرمایه داری نسبت به مناسبات تولید کهنه نیمه فئودالی (ص ۱۴۳) می پذیرد، در عین حال واقعیت مهم دیگری را هم خاطر نشان میکند: توده ها مارش موحش "ترقی" را که با ورود میلیونها دلار نفتی تشویق می شد، نپذیرفتند. زیرا که نقشه های شاه در ارتباط تنگاتنگی با منافع سیاسی و اقتصادی سیستم روبه زوال امپریالیسم قرار داشت و نه تنها توسط هیچ ایدئولوژی جوابگو به این منافع مورد پشتیبانی قرار نمی گرفت بلکه اساسا به حیاتی بودن اسلام بی توجه می ماند. (ص ۱۵۸، ۱۴۴، ۱۴۱)

برخورد معین مؤلف پیرامون مسائل مربوط به علل انقلاب ایران همچنین در آن بخش از کتاب منعکس است که در آن راجع به روحانیتی بحث می شود که قبل از همه بر اساس منافع خود خواهانه عمل میکردند، اما توأم با این (عمل بر اساس منافع گروهی خود)، بطور عینی نارضایتی اکثریت مردم ایران را نیز بیان می نمودند. آن شرایط سنتی که روحانیت نفوذ و اعتبار خود را در آن حفظ میکرد، در واقع همان شرایطی بود که برای اکثریت مردم هم بلحاظ ذهنی و هم بطور عینی بمراتب قابل قبول تر بود تا مشی "ترقی" شاه، زیرا این مشی در حالیکه مطلقا

پسود شریعتدان ، کمراد ورها و دستگاه رژیم پوسیده و قشر کارفرمایان مرتجع با آن و همچنین امپریالیسم بود ،  
ارمنان آن برای کارگران ، دهقانان در حال تهیدست شدن ، کسبه و بازرگانان روبه ورشکستگی افتاد و نقسط  
فلاکهای فراوان بود . در همین ارتباط مولف متذکر میشود که صد قشر اجتماعی اخیر را همان فاجعه های تهیدست  
میکرد که ۱/۵ قرن قبل برای کسبه انگلیس رخ داد ، یعنی گذار آنها به صفوف تهیدستان و لعین ها و نابودی  
آنها بمثابة يك قشر اجتماعی که حتی تا حد امداء جسمی آنها نیز پیش میرود (ص ۱۲۵) . در این رابطه باید  
گفت که بنظر ما مولف از کشف علل واقعی انقلاب ایران دور نبوده است .

مسئله دوم که در پیوند نزدیک با مسئله اول قرار دارد ، پیرامون خصلت انقلاب ایران است . رزنیکیف  
امکان پذیر میداند که بتوان انقلاب ایران را به اعتبار : ایدئولوژی ، رهبری سیاسی ، مجموعه شعارها و ساختار  
تشکیلاتی آن انقلاب "اسلامی" نامید . با توجه به تعریف مشخص و نسبتا محدودی که نویسنده از این اصطلاح  
ارائه میدهد ، میتوان با او هم نظر شد ، بویژه اگر این را نیز در نظر داشته باشیم که مولف عمیقا معتقد است :  
انقلاب ایران چیزی جز عالیترین شدید مبارزه طبقاتی نیست (ص ۱۵۶) . این يك نکته اساسی است ، زیرا  
در همین رابطه بطور طبیعی این سؤال پیش می آید که : مضمون اجتماعی مثبت انقلاب ایران چیست ؟ پرسشی  
که کتاب به آن مستقیما پاسخ می دهد : این انقلاب یکی از آن نوع از جنبش های انقلابی معطوف به انجام تحولات  
اجتماعی است که در دوران گذشته نیز بمثابة نوعی واکنش در برابر بیشرافت سرمایه داری خروشان بارها پدید  
می آید ، حتی بی آنکه به پیروزی سیاسی نائل آید ( بطور مثال جنبش مردمی در انگلستان دوره چارلیت ها  
که خصلت ضد سرمایه داری داشت ) . بر اساس نظریه بالا مولف میگوید که بهتر است بهمین اعتبار انقلاب  
ایران بعنوان يك انقلاب مردمی تعریف شود که آمال اجتماعی آن برآورده نشده ، اگرچه تعایل به ایجاد نظام  
اجتماعی عادلانه در آن همانا محرکه جهش ضد سرمایه داری در زحمتکشان بود (ص ۱۵۶) . رزنیکیف درجا -  
های دیگر از کتاب انقلاب ایران را بمثابة يك انقلاب دمکراتیک و ضد استبدادی می نامد (ص ۱۴۲ ، ۱۴۵ و ۱۴۸) .  
اما بلافاصله این را نیز تأکید میکند که خطا خواهد بود هرگاه انقلاب ایران را در دوره اول آن بعنوان يك  
انقلاب بورژوازی قلمداد نمود ؛ در نتیجه این انقلاب نه تکامل بورژوازی بهیچوجه تسریع شد ، نه بورژوازی به  
حاکمیت سیاسی رسید ، و نه حتی روی انقلاب رهبری سیاسی اعمال کرد . علاوه بر این ، در انقلاب ایران در  
قیاس با دیگر انقلابات بورژوازی و کودتاها های فراوان دوران گذشته ، نه بل مراتب بیشتری پسود انجام تحولات  
اجتماعی و نوسازی جامعه در سطح توده ای تجلی یافت . (ص ۱۵۶)

اما با اینهمه مردم با وجود تمام نیروی خود نتوانستند آن پارچویی را که رهبری سیاسی ، انقلاب را در  
آن مددود میکرد بشکنند یا رهبری را به تحقق آرمانهای اجتماعی برابری و عدالت که " برای خود این مردم نیز  
هنوز واضح نبود " (ص ۱۵۱) و ادار سازند . نتیجتا ، انقلاب با پایان دوره اول آن ، دوره ای که با اتحاد  
وساعی مشترک طبقات و اقشار مختلف مشخص میشود ، متوقف شد و از پیش رفتن باز ماند (ص ۱۴۸) . در واقع  
روحانیت پس از پاسخ به وظیفه مبارزه ضد شاهان ، صرفا بر اساس منافع خود خواهانه آغاز به عمل کرد . البته  
باید اضافه کرد که محافظه کاری اجتماعی رجال مذهبی ، نه تنها در جهت خلاف تعایل توده ها قرار نداشت  
بلکه تا حد معینی با یکدیگر همخوانی هم داشتند . زیرا از نظر اکثریت مردم ایران حفظ شرایط سنتی که بطور  
غالب پسود روحانیت بود در مقایسه با نوآوری های شاهنشاهی بمراتب قابل قبول تر بود (ص ۱۵۲) . طبیعی  
است که طرح این چنین مسئله ای ، این استنتاج را در پی داشته باشد که انقلاب سیاسی - با نیروی بالقوه  
عظیبه خراستهای ترقیح خواهانه اجتماعی که از طرف طبقه پیشاهنگ رهبری نشد - نتیجتا ثمر خود را در تثبیت  
اجتماعی محافظه کارانه پیدا کرد . و بالاخره در اینجا به مسئله سوم (آخر) میرسیم که میخواهیم توجه  
را به آن معطوف سازیم . این مسئله نقش روحانیت در انقلاب ایران می باشد .

مولف معتقد است که آرمان "جامعه عادلانه" اعلام شده توسط خمینی همان جامعه موجود است ،  
منهای آن غدد که آنرا رنج می دهد و از شکل می اندازد ، یعنی جامعه غاری از حاکمیت شاهنشاهی و نفوذ و  
سلطه امپریالیستی (ص ۱۴۱) . در واقع جامعه ای که در آن توده های اصلی جمعیت را دهقانان ، کسبه و  
بازرگانان تشکیل می دهند (ص ۱۲۶) . بدین ترتیب روشن میشود که حذف غددی که جامعه را از شکل میانگاز  
آن رسالت اساسی است که خمینی انجام آنرا بر عهده میگیرد . رسالتی که البته تا اندازه معینی پاسخگویی  
منافع طبقات مختلف است . اما مولف به گفتن این نکته بسنده نکرده و این را هم می افزاید که اگر خمینی در طرح  
های خود به منافع یکی از این گروههای اجتماعی ارجحیت قائل می شد ، آنگاه نمی توانست نقش متحد کننده

بسیار عظیم خود را که مدام درست حفظ آن حرکت می‌کرد، ایفا نماید (ص ۱۱۱) . در همین رابطه يك عنصر ذهنی دیگر هم ارائه می‌شود: "با سرنگونی حاکمیت شاه و قطع رابطه با امریکا . . . منطق خمینی بیابان می‌رسد، این تصادفی نبود که آیت الله از سخن گفتن مفصل راجع به تصور خود از جمهوری اسلامی که رسیدن به آن شعار اساسی انقلاب شده بود، اجتناب می‌کرد . گرچه هدف او از این سکوت بهیچوجه قریب دادن کسی هم نبود . " (ص ۱۱۰ و ۱۱۱) . در واقع خمینی نمی‌توانست هم پیش‌بینی کند که جمهوری اسلامی در شرایط سبزی ناگزیر ناشی از وجود تعالیات اجتماعی طبقات متنوع که به موازات امحاء غددی که جامعه را از شکل می‌انداختند، پدید می‌آید، چه سیمایی را بر خود میگیرد . سخنان و پراشك خمینی نیز حاکی از آگاهی او به این امر است . و مانورهای بعدی در روند استقرار جمهوری اسلامی در سالهای بعد نیز بطور متقن گواه این امر می‌باشد . باید در نظر داشت که مسئله عده در اتویای اجتماعی خمینی نه در جنبه های ذهنی گرایانه این اتویا، بلکه در نقشی است که به لحاظ عینی در تکامل اجتماعی ایران ایفا می‌کند . البته همانگونه که بارها در جنبش های آزادیبخش ملی رخ داده است، اتویای اجتماعی ای که جویاگری منافع طبقات و اقشار مختلف می‌باشد در درازمدت می‌تواند فقط تعالیات يك قشر اجتماعی معین را پاسخ دهد . رزنیف می‌گوید :

"عده ای خواهان تحولات اجتماعی بنیادین بودند و عده ای هم مانند بازاریان صرفاً از انجام پاره ای اصلاحات طرفداری می‌کردند . . . آیت الله خمینی درست بدین علت به چهره مرکزی انقلاب و سمبل و رهبر آن تبدیل شد که چهره او هم برای کسانی قابل قبول بود که خواهان انجام تحولات اجتماعی عمیق بودند و هم برای کسانی که نمی‌خواستند از سرنگونی شاه فراتر بروند . " (ص ۱۵۰) . اتویای اجتماعی فقط می‌تواند به مثابه نوعی از عمل اجتماعی با منافع يك قشر طبقاتی معین انطباق یابد (برخورد لنین به ایدئولوژی نارود نیکهارا بیاد بیاوریم) . رزنیف می‌گوید که خمینی نه فقط "مرد انقلاب" بلکه همچنین "مرد انتظام" نیز می‌باشد و نمی‌توان گفت که او مخالف توزیع نابرابر مالکیت و حاکمیت است (ص ۱۵۵) . مؤلف در صفحات دیگر کتاب و البته نه بطور بی پایه، طبقه کارگر را از نیروهایی که پایگاه اجتماعی روحانیت را می‌سازند، تفکیک می‌کند . زیرا بر آنست که منافع آنها "در جهات مختلف سیر می‌نماید و حتی در موارد زیادی در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ بدین ترتیب، همانگونه که می‌بینیم هر سه مسئله مطرح شده در بالا با نقش اجتماعی و عملکرد روحانیت در ایران معاصر ارتباط دارد . در شمارهای محافظه کارانه نظیر برگشت به موازین اسلامی کهنه در اصول خانواده و زندگی شهروندان که از سوی روحانیت پیش کشیده شد، اعتراض به نوع ایرانی "جامعه" صرفاً غرب نیز که در کشور ارائه داده می‌شد، منعکس بود . شعارهای "جامعه اسلامی" و "حکومت اسلامی" که از طرف روحانیت ارائه میشد با وجود عدم وضوح مضمون اجتماعی آنان، به این یا آن درجه واکنش در قبسال نقشه های مدونیزه کردن بورژوازی شتابزده يك کشور شرقی بود که کشور را طبق الگوی غرب می‌خواست، و به همین دلیل هم این شعارها نه فقط مهر تعالیات ضد امپریالیستی را خورده بودند بلکه در مواردی نشان تعالیات ضد سرمایه داری در انقلاب ایران بود . نئی راه رشد سرمایه داری که خواست اقشار پائینی جامعه ایران بود، بطریق خاصی با تقاضای مطرح شده از سوی محافل کارفرمایان کوچک مبنی بر گسترش وسیع و عام سرمایه داری از پائین، که توسط سیاست‌شاهی "ترقی" سرمایه داری که پیش از همه پتغ سران جامعه ایران بود، سد می‌گردید، گره خورده بود . و بیشتر از آن (این را نیز باید در نظر داشت)، در افتادن ذهنی گرایانه با سرمایه داری همانگونه که در شیوه نارود نیکها دیده می‌شود، بطور عینی در بعضی اوقات، شکل تعالیات به سرمایه داری "دیکراتیک" بر خود می‌گیرد . و درست به همین راه از تکامل بود که اقتار وسیع پیشه وران، تجار بازار و کارفرمایان کوچک و متوسط علاقه داشتند .

اصولاً یکی از مهمترین ویژگیهای رشد سرمایه داری کنونی در کشورهای رهائی یافته از استعمار در آسیا و آفریقا درست در همین است که در اینجا بر خلاف اروپای قرن گذشته اقتنارستی پیشه وران و تاجرین نه فقط مدام در حال شسته و رفته شدن نیستند، بلکه تجدید تولید هم می‌شوند و حتی گرایش برشد کمی فوق العاده را نیز دارند . انفجار جمعیتی روان شدن نیروی انسانی عظیم از روستا به شهر در نتیجه اصلاحات ارضی، همچنین ویژگیهای انقلاب علمی و تکنیکی دوران معاصر: ارتقاء نقش تجهیزات پیچیده و به تناسب آن کاهش تقاضای "کارزنده" در شرایطی که ارزانی بی حد نیروی کار وجود دارد، در همان حال به محدود شدن چارچوب تشکل کارفرمایی سرمایه داری بزرگ منجر می‌گردد، مجموعه عواملی هستند که به روند فوق مساعدت می‌کنند .

ساختارهای انحصاری سرمایه داری که از بالا بر این دوام حلقه می‌شوند، فقط در شرایطی می‌توانند فعالیت خود ادامه دهند که تحت آن شرایط بطور مداوم از یک سو بخشهای سنتی را فرو ببرند و از سوی دیگر و همزمان آنها را تجدید تولید کنند تا از طریق حفظ کردن اینها شرایط فعالیت انگل گونه آنها را تأمین شود.

اهداف جاه طلبانه رژیم شاه در ایران که رساندن کشور به سطح پنجمین کشور صنعتی جهان را در آخر قرن جاری تعقیب می‌کرد، در نهایت فقط به بلوغ آن بخش از تضادهای راه رشد سرمایه داری منجر شد که با استرژژی شوک‌کنشالیستی امپریالیسم مرتبط اند و ویژگی همه آن کشورهای آسیایی و افریقایی است که این راه را برگزیده اند. در واقع، در طول مدت کوتاهی بین سطح تکامل بخش‌های سنتی و جدیدترین ساختارهای سرمایه داری چنان فاصله نابینجار عظیمی افتاد که حتی برای همسطح کردن آن تنها یک انفجار سیاسی بیسابقه از لحاظ نیرو و وسعت لازم بود. اعتقاد بر اینست که درست بدلیل عملکرد همین ویژگی تعیین کننده برای انقلاب ایران بود که حتی در جریان مبارزه ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی قسمت قابل ملاحظه ای از مالکیت بزرگ بیپرونده مالکیت سرمایه داری خارجی نابود شد.

طبیعی است که رسیدن روحانیت به حاکمیت سیاسی در ایران، در نتیجه انقلاب مردمی و ادعای آن پیمانیه یک نیروی مافوق طبقاتی که بنمایندگی "تمام مردم" سخن می‌راند، نمی‌تواند محتوی طبقاتی ایمن انقلاب را نفی کند. گرچه در نتیجه انقلاب تکامل بورژوازی کشور (البته فقط بمفهوم اقتصادی) تسریع نشد و بورژوازی موقر نکشت که حاکمیت سیاسی را مستقیماً در دست گیرد، اما با اینهمه نباید از نظر دور داشت که انقلاب توانست تا حد معینی اقشار سنتی وسیعی را که با بخش‌های خرده کالائی و سرمایه داری کوچک مرتبط هستند، یعنی آن اقشاری که بخش قابل ملاحظه آنها نه تنها حامل بالقوه بلکه حامل واقعی مناسبات بورژوازی می‌باشند به درون روند نوسازی اجتماعی، که تا قبل از آن در بیرون آن قرار داشتند، جلب نماید. در واقع آنچه که مضمین طبقاتی انقلاب ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی ایران را تعیین می‌کرد و اقشار مذکور تحقق آن را وظیفه عمده خود قرار داده بودند، همانا نابودی یا حداقل تحدید مواضع سردمداران انحصارگری در کشور بود که سلطنت و امپریالیسم پاسدار سلطه اقتصادی آنان بودند. این را نیز باید اضافه کرد که هرگاه در صفوف جنبش انقلابی تضادهای طبقاتی تکمیل یافته و نیز نفس‌نفس‌هاش ملاحظه طبقه کارگر وجود می‌داشت، در آن صورت بعید به نظر می‌رسد که انقلاب در این مرحله از نتایج باز می‌ایستاد، اما بهر حال خصوصیات تکامل سرمایه داری ایران چنان سطح طبقه بندی اجتماعی جامعه را ایجاد کرد که تحت شرایط حاصله تضاد طبقاتی عمده جامعه در مبارزه بین حاملین جدیدترین اشکال مناسبات سرمایه داری از یک طرف و نمایندگان بخشهای خرده کالائی و سرمایه داری کوچک که از حمایت همه توده‌های زحمتکش برخوردار بودند از طرف دیگر تجلی یافت. می‌توان پیش‌بینی کرد که روحانیتی که این مبارزه را رهبری کرد و به پیروزی آن یاری رساند، بطور عینی و در عمل راه را برای تکامل وسیع و فراگیر سرمایه داری منجمله از پائین باز می‌کند. که همین امر هم بطور اجتناب ناپذیر تشدید مبارزه طبقاتی را بار خواهد آورد.

البته گفتار فوق، نه بدین معنی است که عمل مستقل و خواسته‌های توده‌های زحمتکش و بیپرونده طبقه کارگر را در این انقلاب کبها سازیم، و نه بدین معنی است که انقلاب را صرفاً یک انقلاب بورژوازی ارزیابی نمائیم. بر خلاف انقلابات پیشین در کشورهای آسیایی دیگر، انقلاب ایران در مرحله پیمانه‌های عالیتری از تکامل اجتماعی، یعنی با شرکت وسیع زحمتکشان صورت گرفت. و احتمالاً آن تنوع تکامل اجتماعی که این شروع از انقلابات عموم دمکراتیک بدنیال خود می‌آورند، برای ایران هم مستثنی نمی‌باشد. البته هنوز هم دلایل کافی وجود ندارد که حکم شود راه رشد این کشور بطور قطع راه سرمایه داری تعیین شده است.

در عین حال نمی‌توان درباره جریاناتی هم که بلافاصله پس از سرنگونی رژیم شاه آغاز گردیده و ضریات سنگینی به انقلاب ایران وارد می‌نماید سکوت اختیار کرد. از مجموع اصلاحات اجتماعی مهم و نده داده شده مردم که می‌بایست به سود توده‌های محروم انجام می‌گرفت، فقط بخش کمی از آنها عملی شده در حالی که اجرای بخش عمده آن حتی آغاز هم نگشته است. از این جمله است اصلاحات ارضی و آبی که برای میلیون‌ها دهقان ایرانی اهمیت حیاتی دارد. هم اینک در کشور بیش از ۲ میلیون کارگر بیکار وجود دارد. شهرها از محرومین

و بی چیزان و لمپن پروکتاریا که به منافع حیاتی آنها کمترین توجهی نمی‌شود، پر شده است. جنگ فاجعه آمیز و بی معنی با عراق به رهبری روحانیت حاکم این امکان را داده است که از نقد کردن سفته‌های که پهنگام رسیدن به حاکمیت به مردم داده بود، سرپا ززند. بر این بستر است که نارضایتی توده‌های وسیع مردم رشد می‌کند و همزمان پاسخ خود را در سرکوب و حشمانه حاکمیت باز می‌یابد. دهها هزار مجاهد و فدائی که شرکت‌کنندگان اصلی انقلاب بودند و همین‌ها هم بودند که رژیم شاه را سرنگون، امپریالیستهای امریکائی را اخراج، ارتش شاهنشاهی را خلع سلاح و ساواک را متلاشی نمودند، را مورد پیگرد خونین قرار دادند. استبداد روحانیت آماده می‌شود حزب توده ایران را که در مواضع سوسیالیسم علمی قرار دارد، نابود نماید. آنها این حزب را بدون کمترین دلیل و مدرک به جاسوس پنفع اتحاد شوروی متهم می‌کنند، حال آنکه این اتهام بی اساس توسط ارگانهای مرکزی حزب رد و افشاء شده و حتی عدم اعتماد مطبوعات بورژوازی اروپای غربی را برانگیخته است.

با اینهمه، مردم ایران هنوز سخن آخر را نگفته‌اند، اما دیر یا زود این حرف را خواهند زد و گرچه زمان گفته شدن این سخن بستگی به شرایط تاریخی مختلف دارد، اما آنچه که مسلم است این سخن گفته خواهد شد و درست از همان لحظه هم است که سمت تکامل انقلاب ایران بطور نهائی تعیین خواهد شد. انقلاب ایران بعثت به یک پدیده اجتماعی-سیاسی بسی بفرنج تر و متفادتر از آنست که بتوان فعلا در چارچوب این کتاب از آن ارزیابی کامل بدست داد، ارزیابی این پدیده مانند پدیده‌های مشابه آن تنها در روند تحقیقات و بحثهای بعدی بدست خواهد آمد.

کتاب ۱۰ ب. رزنیکیف می‌باید با اقبال عمیق مخالف وسیعی از خوانندگان خود روبرو گردد، زیرا که آنان حکایت‌گیرا و جذاب پیرامون یکی از جالب‌ترین رویدادهای زمان ما را در آن خواهند یافت.

اولیانفسکی، زمستان ۸۲

www.KetabFarsi.com